

## ارزیابی از نتایج اعتصاب کارگران هفت تپه در یک میزگرد که توسط رادیو تلویزیون برابری برابری



( هجدهم اکتبر 2007 برابر با 26 مهر 1386 ) با حضور آقای منصور نجاتی از کارگران هفت تپه و آقایان بهزاد سهرابی و بهروز خباز از فعالین کارگری در ایران و آقای تقی روزبه فعال کارگری مقیم اروپا ، برگزار شد، آقایان به ارزیابی از نتایج اعتصاب نشستند و آنچه در زیر می خوانید برگرفته از گفتگوی ایشان در این میزگرد است . در این مورد بر آن شدیم که حک و اصلاح کمتری در تبدیل گفتار به نوشتار داشته باشیم تا حالت گفتاری هر چه بیشتر حفظ شود .  
بقیه در صفحه 7

.....

## چرایی بحران صنعت چای شمال ایران (۱) بعد از آیت الله های شکرخوار ، نوبت به آقازاده های چایی خوار رسید!



بقیه در صفحه 5

امیرجوهری لنگرودی

.....

## بحران هسته ای و تشدید تهدید های نظامی

تقی روزبه



بقیه در صفحه 2

## به انگیزه سیزده آبان ، روز دانش آموز



نکاتی پیرامون فقدان جنبش دانش آموزی در ایران  
و ضرورت عروج مجدد آن !

صفحه 3

آرش کمانگر

.....

### دیدگاه \*

#### گفتگو با عابد توانچه

روزی نیست که ما نشنوم در زندان اوین ، گوهردشت ، ارومیه و یا دیگر شهرها فلان روزنامه نگار یا نویسنده یا دانشجو را با مجرمین خطرناک یکجا نگهداری نکرده باشند.

ایدئولوژی ما و آنها هیچ نقطه ی مشترکی ندارد و درست به همین دلیل است که از کشته های چپ پشته ساختند و خاوران ها را ساختند.

بقیه در صفحه 12

.....

## ما از پی رد پای باد نمی رویم

هژبر پلاسچی

بقیه در صفحه 18

سلام دمکرات

.....

## بحران هسته ای و تشدید تهدید های نظامی

تقی روزبه

پرونده بحران هسته ای ایران بعنوان یکی از بغرنجترین و پیچیده ترین پرونده های قرن، آکنده از سناریوها و طرح های گوناگون و آمیزه ای از جوجه گوناگون علنی، مخفی یا سیاسی و اقتصادی و نظامی و جنگ روانی است. بطوری که پایان هر سناریو مبنای شروع سناریوی تازه ای از سوی بازیگران آن-بویژه از سوی دولت آمریکا- است. یکی از عوامل پیچیدگی آن باین برمی گردد که گرچه از نظر شکل، این بحران در قالب سیاست های هسته ای جمهوری اسلامی کانونی شده است اما در همان حال از نظر محتوا واجد خصالت بین المللی است و به همین دلیل با رقابت ها و قطب بندی ها و منافع گوناگون جهانی گره خورده است. عامل دیگر عنصر فزاینده در آن است. بعنوان مثال بحرانی که دولت آمریکا در پی جنگ عراق و افغانستان دچار آن شده است، در کانونی کردن بحران حول موضوع هسته ای ایران و سرشکن کردن آن راه مفری می جوید. یکی دیگر از علل پیچیدگی آن، منازعات و نبردهای است که در درون ساختار جمهوری اسلامی حول آن وجود دارد. دستگیری حسین موسویان، مسافرت حسن روحانی برای مذاکره با اروپایی ها که در پی مذاخله جناح دیگر و حملات شدید شخص احمدی نژاد ناچار شد که دیدارهای خود را نیمه تمام رها کرده و بداخل کشور بازگردد، و استعفاء یا بهتر است بگویم برکناری لاریجانی از تیم هسته ای و هشدارها و سخنان رفسنجانی از جلوه های بارز آن است. به عنوان مثال تعویض نایب‌نگام لاریجانی که در حکم تقویت کفه احمدی نژاد بود موجب سرگشتگی و خشم دول غربی و تیم مذاکره کننده گردید.

در اینجا به طور فشرده به یکی از آخرین سناریوهایی که با کارگردانی دولت آمریکا تنظیم و اجرا گردید اشاره می کنیم که در عین حال گویای مسیری است که این پرونده قرن طی می کند. سناریوی که به زنجیره ای از فعل و انفعالات ظاهرا جدا از هم معنا و جهت خاصی می دهد:

چند روز پیش لاروف وزیر امور خارجه روسیه برای دومین بار در کمترایک ماه برای یک دیدار غیرمنتظره وارد تهران شد. این دیدار در پی دیدار قبلی پوتین و خود وی و در استانه برگزار نشست 5+1 و پیشنهاد معامله بزرگ آمریکا به روسیه صورت گرفت. گرچه همانند مورد مشابه قبلی مفاد مذاکرات و احیاناً توافقات صورت گرفته پنهان نگه داشته شد، اما برناظرین سیاسی پوشیده نبود که این دیدار غیرمنتظره، قبل از هر چیز برای آگاهی از پاسخ رژیم به پیشنهاد پوتین و تنظیم واکتس روسیه در قبال پیشنهاد آمریکا در مورد سپردن دفاعی و اتخاذ موضع نهانی در اجلاس پیش روی 5+1 بود.

چنان که می دانیم پس از بازگشت پوتین از ایران، آمریکا معامله بزرگی بر سر ایران به روسیه را مطرح کرد. این پیشنهاد، قابل بحث دانستن استقرار سپر موشکی در اروپای شرقی و بطور ضمنی عقب نشینی مشروط آمریکا از آن بود. استقرار سیستمی که دولت روسیه به کرات مخالفت شدید خود را با آن اعلام داشته و آن را در حکم شروع جنگ سرد و حتی فراتر از آن مشابه بحران موشکی کارائیب که خطر شروع جنگ سوم را در برداشت، عنوان کرد. این عقب نشینی البته مشروط شده بود به همراهی روسیه در صدور قطعنامه سوم تحریم ها و افزایش فشار به دولت جمهوری اسلامی.

سناریوی جدید طراحی شده بوسیله آمریکا چه اهدافی را دنبال می کرد و در پاسخ به چیزی بود؟

این سناریو چندین هدف را دنبال می کرد. اما قبل از هر چیز پاسخی بود به بحران بوجود آمده در تلاش های باصطلاح دیپلماتیک ناظر بر تحریم ها و پروژه فشار تشدید شونده از طریق اجماع جهانی و کاتال شورای امنیت به رژیم ایران. چنانکه میدانیم این پروژه عملیاتی فروردین ماه تا کنون دچار دست انداز شده و مطابق هدف های برنامه ریزی شده و زمان بندی مورد نظر آمریکا پیش نرفته است. از چالش های دیگر این پروژه، تقویت نیروی گریز از مرکز در هسته اولیه شش کشور بزرگ یعنی روسیه و چین، و افزایش تردید در آلمان از سوی دیگر بود. یکی دیگر از عوامل تشدید کننده تنش ها، اعلام آمادگی جمهوری اسلامی برای برطرف ساختن ابهامات آنژانس از برنامه های هسته ای خود در دوده اخیر بود. این سیاست باعث شد که آنژانس با ادعای نفی جنبه نظامی این برنامه ها و اعلام این که ایران لاقلاً برای چندسال خطر فوری نیست، و با استناد به الگوی کاربرد دیپلماسی در مورد کره شمالی خواهان دادن فرصت به دیپلماسی و مذاکره در برابر تهدیدات نظامی شد. باین ترتیب آنژانس عملاً با سیاست های دولت آمریکا و متحدین آن به چالش برخاست. در مقابل آن دولت آمریکا رسماً ادعا کرد که ایران بطور قاطع قصد ساختن بمب اتمی را دارد و فرانسه اعلام کرد که اطلاعاتی از تلاش های جمهوری اسلامی دارد که برخلاف گزارش آنژانس و ادعای البرادعی است. آنها مدعی شدند که البرادعی و مسئولین آنژانس

فریب جمهوری اسلامی را خورده اند. گرچه چنین توافقاتی می توانست و می تواند راهی برای حل مسالمت آمیز بحران بگشاید، اما از آنجا که دولت آمریکا به دنبال اهداف دیگری بوده، تلاش های آنژانس برای عادی سازی پرونده هسته ای ایران، او را ناخشنود ساخته است. و به همین دلیل یکی از اهداف های دمیدن بر آتش تهدیدات نظامی توسط دولت آمریکا فائق آمدن برجانشی بوده است که گزارشات و اظهار نظرات البرادعی در برابرش گشوده است.

بی شک بازیگر اصلی صحنه هسته ای آمریکا و بوش است. و کلید موج جدید دمیدن بر کوره بحران هسته ای از مدتی قبل با افزودن بار گفتن جنگی و شبه جنگی از سوی وی و متحد جدیدش فرانسه زده شد: اعلام جنگ با ایران در عراق و طرح هولوکاست هسته ای در کنفرانس سیم اسلامی و توصیف احمدی نژاد به هیتلر کوچک بر آن بود که تصویری مشابه جنگ دوم آلمان هیتلری را در ذهن عمومی بوجود بیورد. در چنین بستری و در اوج آن بوش در یک واکتس شبه جنون آمیز اعلام کرد که تلاش هسته ای ایران موجب شعله ور شدن جنگ جهانی سوم خواهد شد. تهدید فوق به نوبه خود از سوی سایر سردمداران آمریکا نظیر رایس که ایران را بزرگترین چالش امنیت آمریکا در منطقه نامید و یا از سوی سخنگوی کاخ سفید که اعلام کرد قطعاً ایران در حال ساختن بمب اتمی است همراه گردید. همانطور که مشابه آن از زبان مسئولین دولت فرانسه نظیر یا بمب اتمی یا بمباران و تاکید بر این که ایران مهمترین خطر برای امنیت و صلح جهانی است بیان گردید.

باین ترتیب جنگ افروزان جهانی، یک گام مهم و حساس را در جهت کانونی کردن خطر رژیم ایران برای صلح جهانی در افکار عمومی که فی الواقع پیش شرط دست یابی به مجوز حمله نظامی بر اساس منشور سازمان ملل بشمار می رود برداشته اند.

آمریکا هم چنین اعلام داشت که منتظر تصمیمات شورای امنیت نمی ماند و اقدامات یک جانبه - بیرون از سازمان ملل توسط خود و 5+1 را با هدف افزایش تشدید فشار بر ایران در دستور کار خود قرار می دهد که منجر به اتخاذ تحریم های تازه اقتصادی و قراردادن نام سپاه در لیست تروریستی- یعنی در لیستی که آمریکا خود را در حال جنگ با آن می داند- گردید. دولت آمریکا هم چنین تلاش کرد که از طریق فرانسه دولت های اروپا را نیز قبل از ارائه گزارش آنژانس به اعمال تحریم یک جانبه بکشاند که عملاً با مخالفت اکثر کشورهای اروپا (بویژه ایتالیا، اتریش و اسپانیا) از یکسو و نیز روسیه و چین از سوی دیگر به هدف خود نرسید و معلوم شد که چالش های شکل گرفته در درون اجماع جهانی بیش از آن است که به این سطح از فشارها تن دهد. آنها ترجیح دادند که گزارش آنژانس را در نیمه نوامبر شنیده و سپس تصمیم بگیرند.

اکنون بهتری می توانیم به معانی و هدف های مشخص افزایش کفه تهدیدات نظامی که پوتین آن را چرخاندن تیغ بدست دیوانه ای تشبیه کرد، هم چنان که پیش از او البرادعی نیز تهدید کنندگان را به دیوانگان تشبیه کرده بود، به پردازیم: الف- اوج این فریاد جنون، پس از مسافرت پراهمیت و پرسروصدای پوتین به ایران صورت گرفت. می دانیم که دولت ایران و روسیه در گفتگوهای خود در حقیقت وارد بازی های بزرگ شده و از خط قرمزهای ژاندارم جهان و نظم تحت کنترل وی فراتر رفته بودند: از یکسو جمهوری اسلامی قراردادی که با سپردن سیاست دیرپای نه شرقی، نه غربی خود به پایگانی اعلام می کرد که آماده عقد اتحاد استراتژیک با روسیه به عنوان متحد طبیعی خود است و با توافقاتی بقول هر دو طرف بی حدود مرز در همه زمینه ها.

روشن است که چنین رویکردی منضمات صدها میلیاردی ورود آسان روسیه به عرصه های تاکون ممنوعه ای چون فعالیت در میدانی نفتی ایران، در کنار پیمان های نظامی و رسمیت دادن به عضویت در پیمان شانگهای و دریافت همه نوع تسلیحاتی دفاعی است.

آیا تحقق آرزوی پتر کبیر در اتصال دریای خزر به آب های گرم خلیج فارس و میدانی نفتی بی کران دوسوی دریا به واقعیت می پیوست؟ آیا رویای خاورمیانه بزرگ که آمریکا بخاطر دست یافتن به چنان گنجی برایش جنگ راه انداخته بود باین آسانی دستخوش کابوس می شد؟ در داستانهای اساطیری آمده است که بر روی هر گنجی از دهنانی خفته است. آیا آمریکا با شروع جنگ خود در خاورمیانه از دهنانی خفته بر روی این گنج راباید کرده است؟

روشن است که برقراری چنین اتحاد استراتژیکی بین روسیه و ایران، صرف نظر از این که در ایران چه نوع حکومتی بر سر کار باشد، عدول از خط قرمزهای آمریکا و "منافع ملی" آن محسوب می شود.

پس فریاد جنگ جهانی و تهدید به آن، بیهوده از حلقوم بوش بیرون نپریده بود. گرچه سخنگوی او برای کاستن از ابعاد و خیم این سخن، که از جمله موجب صعود موشک و ارقیمت نفت می گردید- و در خود آمریکا

بقیه در صفحه 20

## به انگیزه سیزده آبان ، روز دانش آموز



### نکاتی پیرامون فقدان جنبش دانش آموزی در ایران و ضرورت عروج مجدد آن !

آرش کمانگر

مقدمه :

در روز شنبه 13 آبان 1357 در گرماگرم انقلاب عظیم مردم ایران ، میلیونها دانش آموز با نرفتن به کلاسهای درس ، اقدام به شرکت در میتینگها و راهپیماییها ی سراسری نمودند. از جمله در تهران هزاران تن از محصلین مدارس راهنمایی و متوسطه ، با حضور در دانشگاه تهران ، به همراه دانشجویان ، استادان و دیگر اقشار مردم ، در حالیکه مشغول بازدید از نمایشگاههای عکس و گوش دادن به سخنرانیها بودند ، ناگهان یک کیسول گاز اشک آور که از سوی مامورین حکومت نظامی پرتاب شده بود بمیان مردم و دانش آموزان افتاد. این مسئله سبب شد که اجتماع کننده گان به طرف درهای خروجی دانشگاه هجوم آورند ، اما به دستور تیمسار اویسی فرماندار نظامی تهران ، بطرف محصلین و مردم تیراندازی میشود . تا ساعت پنج بعد از ظهر تعداد کشته ها به حدود هفتاد نفر میرسد که اکثر آنها دانش آموز یا دانشجو بودند . بعد از این اقدام جنایتکارانه مامورین حکومت نظامی بود که مردم بطرف مجسمه های شاه هجوم میبرند و آنها را پائین میکشند . جنایت مذکور علیه اجتماع آرام دانش آموزان و مردم ، آنقدر مشمنزکننده بود که حتی وزیر علوم رژیم پهلوی نیز در اعتراض به آن استعفا میدهد . چند ماه پس از این جنایت هولناک ، نظام سلطنتی واژگون شد و 13 آبان به عنوان روز دانش آموز در تاریخ کشورمان به ثبت رسید .

بعد از انقلاب ، میلیونها دانش آموز به تصور اینکه برای همیشه به نظام سانسور و اختناق پایان داده شده است در مدارس سراسر ایران ، با ایجاد کتابخانه و تشکلهای و شوراهای مستقل خویش ، شروع به سازماندهی فعالیتهای فرهنگی ، هنری و سیاسی نمودند غافل از اینکه رژیم اسلامی نو پا در سرکوب آزادی بی قید و شرط اندیشه ، بیان و تشکل ، بمراتب از رژیم پهلوی ارتجاعی تر است. جمهوری اسلامی ابتدا با ایجاد نهادهای وابسته به خود در مدارس ( نظیر انجمن های اسلامی ، مربیان مروج تربیت اسلامی و گماشتن تدریجی مدیران و ناظران حزب الهی بر ریاست مدارس ) و سپس ممنوع سازی فعالیتهای فرهنگی و سیاسی دانش آموزان پیشرو و نهادهای آنها در مدارس و همزمان با آن اخراج هزاران معلم و محصل آگاه و چپ ، به تحکیم پایه های حکومت قرون وسطایی خود پرداخت . اما فاجعه اصلی زمانی آغاز شد که رژیم ولایت فقیه تصمیم گرفت پس از سی خرداد شصت ، تکلیف مخالفین را یکسره کند . در جریان این جراحی هول انگیز بود که هزاران دانش آموز به مسلخ کشیده شده و به جوخه های تیرباران سپرده شدند . در تمام طول حیات جمهوری اسلامی ، قشر دانش آموز بیشترین قربانیان ماشین آدمکشی رژیم را تشکیل میداده اند. در پی آن سرکوبهای فاشیستی بوده که متجاوز از دو دهه افت و رکود بر جنبش دانش آموزی ایران حاکم شد و مدارس را به کلی از مدار مبارزه با استبداد حاکم خارج کرد.

\*\*\*\*\*

دانش آموزان ایران با جمعیتی بالغ بر ۱۴ میلیون نفر، بزرگترین قشر اجتماعی کشورمان محسوب می شوند که امر آموزش آنها را بحدود هفتصد هزار آموزگار و دبیر برعهده دارند. اکثریت بزرگ این قشر در مدارس عمومی دولتی تحصیل می کنند که عمدتاً از خانواده های کارگری و زحمتکش می باشند. اقلیتی از آنها

نیز در مدارس خصوصی ( موسوم به غیرانتفاعی ) درس می خوانند که طبعاً به دلیل شهریه و هزینه نسبتاً هنگفتی که باید بپردازند، تنها می توانند از خانواده های متوسط و مرفه برخاسته باشند. البته مدت هاست که در مدارس زهوار در رفته دولتی نیز به انحاء مختلف والدین دانش آموزان را « تیغ » می زنند . این مساله ضمن اینکه در تضاد آشکار با اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی است، بلکه عملاً عقربه های تاریخ کشورمان را به متجاوز از چهار دهه قبل برمی گرداند که هنوز نظام تحصیلی رایگان و همگانی، اصلی از الزامات قانونی حکومت محسوب نمی شد. از این رو رژیم اسلامی در قیاس با یک دهه پایانی حکومت پهلوی \_ که آموزش رایگان از دبستان تا دانشگاه به یک نرم اجتماعی تبدیل شده بود \_ عملکردی به مراتب ارتجاعی تر دارد. در واقع اگرچه رژیم اسلامی ظاهراً هیچکس را از حق تحصیل محروم نمی کند اما با ایجاد نظام دو بعدی یعنی تشویق و توسعه مدارس خصوصی در کنار مدارس ویران و بی کیفیت دولتی، سبب طبقاتی تر شدن آموزش در جامعه گردیده است. بگذریم که میلیونها نفر از کودکان ایرانی علیرغم قرار داشتن در سنین مدرسه، به دلیل فقر خانواده و یا نیاز به اشتغال جهت تامین بخشی از مخارج خانواده، در هیچ مدرسه ای ثبت نام نکرده اند و به طور کلی از حق ابتدایی ولی بنیادی تحصیل محروم شده اند. در واقع اهرم نیرومندی به نام " جبر اقتصادی " اصل " آزادی تحصیل " را زیر گرفته و آن را عملاً تحقق ناپذیر ساخته است.

این اما کل داستان نیست. جمهوری اسلامی در کنار این سیاست ویرانگرانه از دو زاویه دیگر نیز ضربه هولناکی به نظام آموزشی کشور و بنابراین زیرساخت علمی \_ اجتماعی آن وارد کرده است: نخست از طریق ایدئولوژیک و تئوکراتیک کردن امر تعلیم و تربیت و دوم از طریق به فلاکت کشیدن معلمان در چرخ دنده های بحران و فقر و بنابراین تحمیل زندگی دو یا سه شغله به آنها و در نتیجه خشکاندن شادابی، روحیه و انرژی آنها و از این طریق کاهش و سیر نزولی وحشتناک در کیفیت کار آموزشی ایشان . در رابطه با پارامتر نخست، این رژیم از همان بدو به قدرت رسیدنش، کار تزییق خرافات و سنت های پوسیده قرون وسطایی به کتب درسی و حذف بسیاری از مفاهیم علمی آنها نظیر " تئوری تکامل داروین " را آغاز کرد. اما این تغییرات، احتیاج به نیروی وفادار و با حداقل سر براهی داشت که آنها را پیش ببرد و به محصلین حقنه کند. از این رو وجود دهها هزار معلم دلسوز و ترقی خواه در سیستم آموزشی کشور مزاحم تشخیص داده شد و پاکسازی آنها همچون فضیلتی الهی در سرتاسر ایران تحقق پذیرفت. در کنار این معلمان آگاه و مبارز، دانش آموزان پیشرو نیز مورد تهدید و آزار و اخراج قرار گرفتند که این عمل پس از عزل بنی صدر با دستگیری دهها هزار تن از آنها و اعدام بیرحمانه این نوجوانان تکمیل شد. تنها پس از این پاکسازی ها و قتل عام های هولناک و نیز شست و شوی مغزی سیستماتیک میلیون ها دانش آموز بود که رژیم توانست جنگ خانمان سوز خود با عراق را با تکیه بر انبوه نوجوانان داوطلب و فریب خورده به مدت هشت سال تداوم بخشد. سیاستی که به قیمت کشته و مجروح و معلول شدن صدها هزار نوجوان و جوان تمام شد.

مجموعه این اقدامات بود که سبب گشته جنبش دانش آموزی مستقل بیش از دو دهه از گردونه مبارزات اجتماعی مردم ایران خارج شود و از صحنه داغ سیاست رخت بریندند. اما در رابطه با پارامتر دوم که عمدتاً بعد از پایان گرفتن جنگ ایران و عراق و شدت یابی بحران اقتصادی صورت گرفت، معلمان روز به روز به دلیل گرفتار آمدن در زندگی چند شغله و خستگی و کلافگی ناشی از آن از وظیفه خطیر آموزش مناسب و با کیفیت دانش آموزان بازماندند، و با آن به مثابه شغلی اجباری و غیرجذاب برخورد کردند. البته حق هم داشتند چون انرژی روزانه آنها به ناگزیر در بیرون از مدرسه، صرف مشاغل دیگر می شد. چرا که حقوق پرداختی به معلمان حتی قادر به تامین اجاره خانه آنها نیست و اگر همسر شاغل و یا درآمد و شغل های تکمیلی نظیر: مسافرنکشی، مغازه داری، کارهای فنی و تدریس خصوصی نداشته باشند، در عرض چند هفته به افلاس کشیده خواهند شد . به همین خاطر حقوق پرداختی به معلمان به دلیل ناچیز بودنشان، آنها را تماماً در زیر خط فقر قرار می دهد. اعتراضات چند سال اخیر معلمان تهرانی و اعتراضات همکاران آنها

در شهرهای دیگر موید این امر است که آنها دیگر حاضر به تحمل این وضعیت نیستند .

اما چرا معلمین توانسته‌اند انجماد سنگین مبارزات اجتماعی شان را بشکنند ولی دانش‌آموزان هنوز به این مهم، واقف و یا اگر درست‌تر گفته باشیم، ناآگاهند ؟

البته در جریان حرکات اعتراضی معلمین در چند ساله اخیر، نشانه‌های کوچکی از حضور و همبستگی دانش‌آموزان مشاهده شده است . با این همه و علیرغم این جوانه‌ها، هنوز « جنبش دانش‌آموزی » ابهت خود را به رژیم نشان نداده است. ممکن است برخی صاحب‌نظران در توجیه این « دیرکرد » به عواملی چون نیاز اقتصادی میرم معلمین که محرک آنهاست اشاره کنند. در پاسخ باید گفت ۱۴ میلیون محصل ایرانی نیز دارای انبوهی از مطالبات صنفی و اجتماعی هستند که ضرورت جمع، تشکل و برپایی اعتراض حول آنها اهمیت حیاتی دارد. بعلاوه جدا از این مطالبات مشخص نظیر: حق تحصیل رایگان و همگانی ( و بنابراین لغو شهریه ) توزیع رایگان کتب و لوازم تحریر در میان فرزندان خانواده‌های تهیدست، پایان دادن به تدریس خرافات مذهبی، ضدعلمی، ارتجاعی و مردسالارانه در مدارس، پایان دادن به آزار و اذیت مریبان تربیتی و انجمن‌های اسلامی، حق ایجاد تشکل‌های مستقل، آزادی بی‌قید و شرط اندیشه و ابراز عقیده در کلاس‌های درس و مدرسه، مرمت مدارس موجود و ایجاد مدارس جدید ( و بنابراین پایان دادن به تراکم کلاس‌ها ) ایجاد و گسترش امکانات ورزشی، هنری و کتابخانه‌ها، جدایی کامل سیستم آموزشی از مذهب، لغو آپارتاید یا جدایی جنسی در مدارس، پایان دادن به تبعیضات قومی و در این راستا حق آموزش به زبان مادری و ... دانش‌آموزان برای بهره‌گیری بهتر از تجربه و تخصص معلمان، ناگزیر از همبستگی گسترده با آنها و متحول کردن مدارس هستند. معلمی که در لایه‌های چرخنده‌های بی‌رحم اقتصاد سرمایه‌داری له و لورده شده، چگونه می‌تواند به وظیفه آموزشی و تربیتی خود عمل کند؟ از اینرو معلمین و محصلین نه تنها درد مشترک، بلکه منافع مشترک دارند. محیط ارتجاعی و خفقان‌لود مدارس، سیستم آموزشی قرون وسطایی و غیرمدرن، تهی بودن مدارس از امکانات ابتدایی تحصیلی و کمک‌آموزشی مناسب و آزار و اذیت سیستماتیک عوامل و مزدوران حزب‌اللهی رژیم در مدارس، همه و همه موضوعات و معضلات مشترکی هستند که معلم و محصل می‌توانند برای مصاف با آنها، دست در دست هم، عظیم‌ترین جنبش اجتماعی کشورمان را پدید آورند.

ما در جریان « شورش‌های فوتبال » و نیز سالگردهای قیام هیجده تیردرسالهای گذشته شاهد بوده ایم که نوجوانان دانش‌آموز چه ظرفیت عظیمی برای مبارزه با رژیم فقر و فلاکت و خفقان دارند. آن مبارزات البته در کاتاکوری « جنبش عمومی جوانان » می‌کنند ، اما لازم است آن جسارت و شور مبارزاتی به صورت یک جنبش دانش‌آموزی مستقل و سراسری با خواستها و مطالبات ویژه نیز شکل گیرد. در صورت تحقق این مهم، خصوصا تبدیل شدن مدارس به سنگر استوار دفاع از آزادی‌خواهی و حق‌طلبی ، یکی از مهم‌ترین گام‌های پیشروی مردم برداشته خواهد شد و عرصه ای دیگر در راستای تحت فشار قراردادن رژیم اسلامی سرمایه‌گشوده خواهد شد. در جهت شکل‌گیری این تحول مهم در صف‌آرایی جنبشهای اجتماعی، یعنی به میدان آمدن وسیع میلیون‌ها محصل و شکستن طلسم انفعال و غیبت جنبش دانش‌آموزی، وظیفه سنگینی بردوش دانش‌آموزان پیشرو، سکولار و چپ قرار دارد. خصوصا کسانی که در مقاطع پایانی دوره متوسطه ( دبیرستان ) تحصیل می‌کنند.

در واقع اگر مرحله تکوین اولیه آگاهی سیاسی و توانایی نسبی مبارزاتی را از سن ۱۴ سالگی حساب کنیم، آنگاه باید ادعان کنیم که رسالت اصلی تکوین جنبش دانش‌آموزی بردوش محصلینی سنگینی می‌کند که در پنج سال آخر دوره آموزشی دوازده ساله درس می‌خوانند .

برای این منظور، قبل از هر چیز لازم است دانش‌آموزان بین سنین ۱۴ تا ۱۸ سال " هسته‌های غیر علنی " خود را در هر مدرسه ایجاد کنند که طبعاً در تداوم فعالیت، می‌توانند با " هسته‌های دانش آموزی « دیگر مدارس، خصوصا مدارس واقع در یک منطقه آموزش و پرورش، ارتباط بگیرند و زمینه‌های ایجاد یک اتحادیه سراسری را فراهم کنند، اما در گام‌های اولیه نباید در این خصوص

عجله نمود. از این رو در لحظه حاضر، اولویت اصلی باید ایجاد این هسته‌های جداگانه در هر دبیرستان باشد. این هسته‌ها از طریق روابط گسترده و طبیعی که با انبوه دانش‌آموزان مخالف برقرار می‌کنند، در وهله نخست امر « نافرمانی مدنی » و « مقاومت منفی » را در برابر نهادها و مقررات ارتجاعی رژیم در محیط مدرسه سازمان می‌دهند. مثلا بایکوت و انزوی کامل انجمن‌های اسلامی، شورا‌های اسلامی و نهاد تربیتی ( که عملاً نقش ساواما را در مدرسه ایفا می‌کند ) و یا تحریم نمازخانه و عبادت اجباری و کلا نمایشات مذهبی و سیاسی رژیم. بعلاوه ایجاد کتابخانه سیار و مبادله و توزیع کتب و نشریات روشنگرانه و مترقی جهت خنثی‌سازی تلاش‌های ضدفرهنگی و ضدعلمی رژیم، استفاده مشترک از امکانات اینترنتی به منظور اطلاع‌رسانی و ارتباطگیری، نوشتن طول موج رادیوها و ساعات پخش رسانه‌های آزادی‌خواه و برابری طلب در دستشویی مدارس، سازماندهی طومار، مجمع عمومی و میتینگ‌های اعتراضی حول نیازهای صنفی و رفاهی محصلین، و انبوه اقدامات دیگر آن فعالیت‌هایی هستند که دانش‌آموزان پیشرو و هسته‌های شان می‌توانند حول آنها کار کنند و اقدام به سازماندهی دانش‌آموزان نمایند.

به هررو، باید در نظر داشت که این جنبش، هنوز وجود خارجی ندارد و پیشروان جنبش در داخل ، در مرحله تدارک و پیریزی آن قرار دارند ، بدین خاطر نمی‌توان در این مرحله با پریدن از روی موانع و بدون کار آگاه‌گرانه و سازمان‌گرانه کافی، انتظار واکنش‌های شورشگرانه و رادیکال ( آنگاه که سالهای گذشته بعضا در جنبش عمومی جوانان شهری شاهد بودیم ) از آنها داشت، چرا که هر نوع افراط، دانش‌آموزان مبارز را در همان آغاز راه بی‌آنکه سنگربندی کافی کرده باشند، دم چک رژیم و تیغ سرکوب آن قرار خواهد داد و « غنچه » را قبل از « جوانه زدن » پژمرده خواهد نمود، از این رو در لحظه حاضر سازمان‌دهی این هسته‌های محصلین پیشرو، مهم‌ترین پله و عزم‌تگاه این « جنبش » و کلا تمامی نیروهای آزادی‌خواه و برابری‌طلبی محسوب می‌شود که یاری رسانی به این جنبش را وظیفه مبارزاتی خود تلقی میکنند .

**با امید به عروج مجدد جنبش دانش آموزی ،**

**روز دانش آموز را به همه این عزیزان تبریک می‌گوینم !**

**\* پیوندها \***

ایمیل روابط عمومی سازمان  
**public@rahekargar.net**  
تلفن روابط عمومی سازمان  
**0049-69-50699530**  
شماره فاکس سازمان  
**33-1-43455804**  
سایت راه کارگر  
**www.rahekargar.net**  
سایت رادیو برابری  
**www.radiobarabari.net**  
سایت اتحاد چپ کارگری  
**www.etehadchap.org**  
سایت رادیو صدای کارگران ایران  
**www.sedayekargaran.com**  
نشر بیدار  
**www.nashrebidar.com**  
نشریه انگلیسی ایران بولتن  
**www.iran-bulletin.org**  
توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص  
میشوند ، الزاما بیانگر مواضع سازمان نیستند

## چرايي بحران صنعت چاي شمال ايران (۱)

اميرجواهری لنگرودی

مقدمه : سایت بی بی سی در تاریخ ۱۹ اکتبر ۲۰۰۷ بخش فارسی نوشت : « صنعت چای ایران دوره تلخی را پشت سر می گذارد که به گواه دست اندرکاران، در تاریخ صدساله صنعت چای ایران بی سابقه است. در این رابطه تلویزیون دولتی ایران به نقل از ایرج هوسمی رئیس اتحادیه چایکاران نوشته است : «به میزان تولید چای خشک در سال زراعی جاری به حدود ۲۷ هزار تن رسیده است.» همین خبرگزاری در تاریخ ۲۷ اکتبر از قول دست اندرکاران چای نوشت : « سعید رحمت سمعی رئیس هیات مدیره انجمن صنفی کارفرمایی کارخانجات چای شمال گفته است که در سال گذشته ۱۵۶ کارخانه فعال بودند اما امسال تعداد کارخانجات فعال چای به ۱۱۵ کارخانه رسیده است.» در ادامه از قول رحمت سمعی آمده است : « دولت به دلیل بدهکاری یک میلیارد و ۷۰۰ میلیون تومانی برخی کارخانه های چای با این کارخانه های بدهکار قرارداد نبسته و این کارخانه ها تعطیل شده اند.» در همین گزارش آمده است : « فرخ ایرانفر مدیرکل چای شمال نیز تعطیلی کارخانجات را تأیید کرده و گفته است که : « در بعضی مناطق که کارخانه ها تعطیل هستند به صورت محدود شعبه خرید برگ سبز چای توسط سازمان تعاون روستایی ایجاد شده است.» در این مقالات، طی دو بخش، با انعکاس رنج زحمتکشان روستایی را از زبان آنان، به توضیح سیر بحران صنعت چای پرداخته و آنچه را که در سال ۸۶ شاهدش هستیم، بازمی گویم . در این نوشته ها، دفاع از منافع کارگران کارخانجات چای و کشاورزان چایی کار و کارگران باغات چای و تلاش آنان در راه رهایی از سلطه سرمایه داری انگلی بازاریو آفازده های چایی خوار را مورد بررسی قرار می دهم .

کشاورزان چای کار مناطق شمال کشور، طی سالهای اخیر، هرگاه که فرصت یافتند، فغان برآوردند که دارند زیر فشار زندگی، گرانی، بدهکاری، نداشتن آب و برق، عدم دریافت کُود، سموم گیاهی، مشکلات فرزندان درآستانه گشایش مدارس، کمبود مایحتاج و عدم توجه دولت و دست اندرکاران کشور با خبرنگاران به گفتگو نشستند. با هم گوشه هایی از درد دل و گفتگوی روستائیان شرق گیلان را مرور نمایم:

حسین علی نیا، عضو هیات مدیره چای کاران آستانه اشرفیه به گزارشگر "روزنامه معین" می گوید:

« در مورد مشکلات چای باید بگویم که از اول تا آخرش مشکل است، هم چیدن چای و هم قیمت چای که اصلا مقرون به صرفه نیست.

شما الان اگر بخواید یک کیلو چای را ۱۹۸ تومان برآورد هزینه کنید برای خود کشاورز حداقل ۱۰۰ تومان دارد تمام می شود. اگر قبیل از آن، تسهیلات بانکی را ندهند، شخم زدن و هرس کردن و کندن علف های هرز، خود بخود ۱۰۰ تومان برای کشاورز تمام می شود. الان من هم به عنوان مناسبه کاری باغی را بگیرم ۱۰۰ درصد ضرر خواهم کرد با این کار کشاورزی، حتی جلوی گدایی را هم نمی توان گرفت. حالا با این تفصیلات اگر دولت قیمت چای را سر و سامان ببخشد، احتمال دارد کشاورز تقریباً از خجالت زن و بچه اش درآید .

مهم اینجاست که بعضی از مدیران ما در امور چای خیلی کم کارند. مثلاً رئیس تعاونی آستانه اصلا در مورد چای اطلاعاتی ندارد در واقع باید یک مسئولی در منطقه بگذارند تا چای شناس باشد و بداند که ما داریم چه می گویم. مشکل ما همین است وقتی یک کیلو چای فقط برداشتش بدون احتساب شخم زدن و هرس کردن و کندن علف های هرز ۲۰۰ تومان تمام می شود آنوقت تعاونی هم ۱۹۸ تومان می دهد که با این کارها، مشکلی حل نمی شود. پس باید دولت و تعاونی قیمت ها را طوری قرار دهد که حداقل یک کمی به واقعیت نزدیک باشد...»

ولی حکمی : اصلا کشاورز هیچ راهی برای زندگی کردن ندارد.

« مشکل ما این است که ما از ۲۸ اردیبهشت ماه، چای را چیدیم و ریختیم شعبه آصفی، هنوز هم تعاونی آستانه، ما را پاس می دهد تعاونی لاهیجان، تعاونی لاهیجان هم می گوید: چون چای شما برای شعبه جات است رفته ما زانندان پس تکلیف ما که الان .. چه می باشد؟ این آقا و خانمی که چای را چیدند و هنوز تکلیفش مشخص نشده، باید از کجا بیآورند بخورند؟ بدهکاری شان را از کجا بدهند؟ ما چگونه باید جوابگوی مخارج زندگی مان باشیم؟ اصلا کشاورز هیچ راهی برای زندگی کردن ندارد. کارخانه آصفی هم که تعطیل شده و همه کشاورزان مثل هم هستند و بدبخت و بیچاره اند. همه هم بیسواد هستند هم دفترچه داریم، هم مهرکارت به ما دادند ولی کشاورز بیسواد چه می داند مهرکارت چیست؟ کشاورز چه گناهی کرده که باید اینقدر زجر بکشند؟»

حسین میرزاپور:

« مشکل زندگی من خیلی زیاد است . خانه ام را بیابید نگاه کنید اصلا قابل زندگی کردن نیست . نمی توانم از پس مخارج زندگی برآیم. همه مردم مشکلات زندگی را می دانند فقط خدا می تواند کمک کند. حداقل از کمیته امداد انتظار دارم که به داد من برسد، درخانه هیچی ندارم نه تلویزیون نه یخچال نه آبگرمکن .... شعبه های دیگر پول چای را دادند ولی ما هنوز همان مرحله اول پول چای را نگر فتم.

و اما در مورد چای هم باید بگویم که مشکلات باغ چای خیلی زیاد است و مردم با اینهمه مشکل، چای را می چینند و می برند کارخانه که تازه آنجا صحبت از درجه ۱ و درجه ۲ می کنند که از این طریق ما را سرگردان می کنند و ما هم تکلیف مان را نمی دانیم . در واقع کشاورز همه جور مشکلات دارد و کسی نیست که به داد ما کشاورزان برسد...»

علیرضا معصومی، یکی از اهالی بازان:

« بیشترین مشکلات ما مربوط به کشاورزی است که حدود ۲ سال پیش بعضی از آقایان با نظارت جهاد کشاورزی آستانه اشرفیه آمدند یکسری از زمین های ما را ظاهراً مکانیزه کردند که متأسفانه بعضی از زمین ها را به باتلاق تبدیل کردند و همین طور گذاشتند و رفتند و ما تدم با زمین هایی پست و بلند که نمی دانیم باید چکار باید بکنیم؟ همچنین سم و دارو ... را به موقع به ما نمی دهند. دیگر اینکه همان طوری که آقایان گفتند کلا ما کشاورزان در مورد برنج خیلی گرفتاری داریم تا زمانی که ما این محصول در دست ما کشاورزان است و باید آن را بفروشیم و پول آب و گاز و برق و سایر بدهکاری مان را بدهیم طبق معمول ارزان است و ناچار باید به قیمت پائینی آن را بفروشیم چون راه دیگری نداریم و ... ولی الان...»

کشاورز دیگری می گوید : « حدود ۱۱۰ خانوار داریم و منطقه ای هستیم چای خیز، فقط چین اول یک درصدی برای ما کشاورزان می ماند، چین دوم چای را ۱۹۸ تومان از ما می خردند، گوشت و سبب زمینی را باید به قیمت گزاف بخریم حتی پودر رختشویی و ... را هم باید به قیمت گزافی بخریم در حالی که ما صبح از ساعت ۴ صبح می رویم باغ چای زحمت می کشیم تا ۸ شب و آنوقت محصولمان را ۱۹۸ تومان می خردند که این وسط اصلا چیزی برای ما نمی ماند.» \* (۱)

واگویای این همه درد و دل کشاورزان روستایی نشان می دهد: مشکلات عدیده اقتصادی - سیاسی و فرهنگی - اجتماعی جامعه ایران را در بر گرفته است . می رود تا به کلاف سردرگمی تبدیل گردد که راه حل های عادی نمی تواند جوابگوی آن باشد. وقتی از صنعت چای صحبت می شود ، آمار رسمی سازمان چای کشور سابق در اوایل دهه ۸۰ حدود ۷۴ هزار خانوار چایکار که به طور مستقیم از این فرآورده گذران زندگی می کنند، رقم ارائه می دهد . در واقعیت امر تعداد شاغلین بخش کارخانه ای و کشاورزان باغدار که از این محصول ارتزاق می کنند به بیش از یک میلیون نفر می رسد که درصد قابل توجهی از جمعیت شمال ایران را در بر می گیرد . متأسفانه با سیاست گذاری کاملاً غلط و نابخردانه دولت با تعطیلی بخش عمده کارخانه های چای بیشتر شاغلان این بخش نیز بیکار شدند. در این رابطه " سعید رحمت سمعی" رئیس هیات مدیره انجمن صنفی کارفرمایی کارخانجات چای شمال گفته است: « در سال گذشته ۱۵۶ کارخانه فعال بودند اما امسال تعداد کارخانجات فعال چای به ۱۱۵ کارخانه رسیده است...» یعنی به گفته رحمت سمعی، « در طول یک سال اخیر ۴۱ کارخانه تعطیل شده و هزار و شصتصد (۱۶۰۰) کارگر کارخانه های چای در استان گیلان بیکار شده اند.» (بخش فارسی رادیو بی بی سی، شنبه ۲۷ اکتبر ۲۰۰۷)

بعد از پایان جنگ هشت (۸) ساله ایران و عراق، روند روبه سقوط صنایع در زمینه های مختلف با پیاده شدن طرحهای برنامه ی دولت های رفسنجانی و خاتمی طی ۱۶ سال با عنوان اصلاح ساختاری در مجموعه صنایع از جمله برسر صنعت چای نیز آسیب خود را بجا گذاشت. نامه اتحادیه چایسازان منطقه املش (شرق گیلان) به خامنه ای، این پروسه ورشکستگی را طی دوران خاتمی، بخوبی نشان می دهد .

در بخشی از این نامه آمده است : « ۸ سال از دوران اجرایی طرح اصلاح ساختار با مشکل عظیمی در زمینه بازرگانی و فروش چای خشک تولیدی مواجه می باشد. به همین جهت در طول دوران اجرای طرح اصلاح ساختار، هر سال در قالب آئین نامه اجرایی خاصی به فعالیت پرداخته که در چهار سال اول طرح، یعنی از سال ۱۳۷۹ لغایت ۱۳۸۲ در قالب خرید تضمینی و کارشناسی برگ سبز چای خشک توسط وزارت جهاد کشاورزی به مباشرت سازمان چای، مقدار ۱۵۰۰۰۰ هزار تن چای خشک را بدون اینکه راهکاری برای عرضه آن به بازار مصرف داخل و خارج داشته باشند و بدون اینکه مصرف کنندگان داخل و خارج این دسترنج چایکاران زحمتکش و کارخانه داران پرتلاش را مورد رویخ خویش قرار دهند، یکسره و بدون هیچ دلیلی تحت عنوان بابت دین بانکی دریافتی

کارخانجات چایسازی ازبانتک ملی به زیرکلید بانک و درانبارهای تهران - گیلان ... دیوگرید که به ازای آن حداقل معادل ۱۵۰ میلیارد تومان فقط بابت خرید و فرآوری آن ازخزانه دولت هزینه شده که امروز با احتساب سود و جرایم بانکی بیش از دوبرابر می باشد. در سال ۱۳۸۳ در ادامه طرح با بحران مواجه شدند و با پرداخت هکتاری ۷۰۰ هزار تومان بلاعوض به چایکاران و حذف قیمت تضمینی و تخریب بازار فروش چای و انباشته نمودن بازار از چای خارجی بیش از نیاز داخل باعث آسیب فراوانی به چایکاران شدند که حاصل آن کاهش تولید چای خشک از ۵۵ هزار تن به ۲۳ هزار تن بود و بی آمد دیگران بی رغبتی چایکاران ورها کردن باغات چای و تبدیل و تغییر کاربری بخشی از باغات را به همراه داشت و در همین شرایط بحرانی و کاهش تولید هرساله مجوز تاسیس کارخانجات جدیدی با عناوین مختلف مشارکت چایکاران و تعاونی چایکاران با سرمایه ملی در دستور کار قرار گرفت که این رقم به حدود دو برابر رسیده و امروز بسیاری از این واحد ها ی چایسازی با بیش از قیمت واقعی خود به هکارسستم بانکی و غیربانکی هستند دریک شرایط نامتعادل به فعالیت جهت بقای خود ادامه میدهند و یا اینکه تعدادی در کمال یاس و در ماندگی تعطیل شده اند و این سرمایه ملی ایتروبی مصرف مانده است. ... بی تردید در دوره خاتمی، برای پیشبرد طرح ساختار چای، سازمان چای رامحل کردند، اداره چای را به سازمان تعاون روستایی که تجربه ای در این صنعت نداشت و اگذار کردند. نتیجه این کار افزایش بحران و ضروریان بجا مانده از کارکرد آنان بر روی این محصول می باشد. (خرداد ماه ۱۳۸۶)

در این زمینه، مدیر اتحادیه چایسازان شهرستان املش آقای محسن پیل بالا می گوید: «در حال حاضر حدود ۶۰ کارخانه چایسازی در استان گیلان تعطیل هستند در حالی که این کارخانه ها تعهد داده بودند که تا ۱۵ خرداد بدهی معوقه خود به تعاون روستایی را پرداخت کنند که متاسفانه به دلیل نبود بازار فروش تولید، کارخانه داران حتی موفق نشدند هزینه های جاری خود را تا مین کنند» وی ادامه می دهد: «مع الوصف تمام هم و غم متولیان امور چای و بازرگانی چای صرفا خدمت بی منت به وارد کنندگان قانونی و غیرقانونی چای خارجی است که به قیمت نابودی ۶۰ هزار خانوار چایکار و ۱۸۰ واحد چایسازی عرصه را بر وارد کنندگان هموار نمودند. از آنجائیکه طرح اصلاح ساختار چای در دوران اجرایی خود با سیاست های ضد تولیدی و با نگاه به تقویت و توسعه صادرات جهت جایگزینی تولید داخلی مبنی بر اینکه چای داخلی بدون کیفیت و پرهزینه است میزان تولید داخلی را از سال ۱۳۷۹ تا کنون به حدود یک سوم کاهش داده اند.» مدیر اتحادیه چایسازان می گوید: «چای تاسف است در حالی که چای خارجی را به اجبار در قالب سهمیه کارگری و کارمندی با قیمت بیش از ۶۰۰ تومان به مصرف کننده تحمیل می کنند که نمونه آن (توزیع چای جهان در قالب بن کارمندی از طریق فروشگاههای اتکا) در همین استان گیلان می باشد. در زمانی که کارخانه ها باید هزینه های جاری و بدهی خود به سازمان تعاون روستایی را پرداخت می کردند، بازار فروش کاملا قفل شده بود و هیچ کسی متقاضی خرید چای کارخانه ها نبود تا جایی که برخی کارخانه ها به ازای هر کیلو ۳۰۰ تا ۳۵۰ تومان زیر قیمت محصول خود را بفروش رساندند. این متولیان محترم مطمئن باشند در قبال این نا مدیریتی خود مدال شجاعت نخواهند گرفت.» محسن پیل بالا مدیر اتحادیه ... می گوید: «با چنین سیاستی یکسویه، مسئولان نه حاضرند در برابر افکار عمومی در یک مناظره مستقیم به توجیح عملکرد خود بپردازند و نه حتی حاضرند در یک محکمه عادلانه و بی طرف عاملین این نا هنجاری ها را معرفی نموده و به محاکمه بکشند.

وی در پایان اظهار داشت: «صرفا از تربیون های اختصاصی خود، کارخانه داران چای را بعنوان مقصرین اصلی و بدهکار دولت معرفی می نمایند و در شرایط بحرانی برداشت برگ سبز چای بجای ارائه طریقی منطقی، جهت برون رفت از معضل فعلی و ارائه شیوه مدیریت موفق و کارساز به این نتیجه رسیده اند که برگ سبز را به هزینه ای به مراتب بیشتر از قیمت برگ سبز معدوم نمایند تا از این طریق ضرب و شستی به کارخانه داران نشان داده باشند.» (به نقل از سایت املش نیوز، ۱۳ اردیبهشت ۸۶)

تا اینجا از زبان دست اندرکاران چای مشخص شد که نقش دولت ها در بحران آفرینی این صنعت همچون دیگر صنایع (نساجی- نیشکر- خودرو سازی و...) تا چه حد بوده و است. در چشم انداز سفر و حضرهای بی حاصل رئیس جمهور محمود احمدی نژاد به استان های سراسر کشور، از جمله به استان گیلان در آستانه نوروز ۸۶، اسدالله عباسی نماینده شهرستان املش اعلام داشت: «دولت مصوباتی بسیار خوبی در خصوص تحقیقات و افزایش تولید برنج و بهزرایی و بهنژادی محصولات کشاورزی

داشت و در خصوص چای و ابریشم نیز مقرر شد. کمیته ای به ریاست دکتر سعید لومعاون محترم اجرایی رئیس جمهوری با حضور وزرای مربوطه، استاندار گیلان، مجمع نمایندگان گیلان در مجلس شورای اسلامی و نمایندگان تشکل های تولید کنندگان ظرف مدت ۱۰ روز تشکیل و پیشنهادات خود را به هیات دولت ارائه نمایند تا مشکلات چای و ابریشم برای همیشه رفع گردد و امیدوارم دولت در خصوص رفع مشکل چای و ابریشم تصمیمات اساسی اتخاذ نماید.» در گزارشی آمده است: «هر چند پس از سفر رئیس جمهور در آستانه نوروز ۸۶ به استان گیلان و دستوری برای حل مشکل تاکنون پنج جلسه در دفتر معاونان رئیس جمهور با دست اندرکاران چای برگزار شده است ولی تقریبا برگزاری این جلسات نتیجه ای نداشته است.»

می گویم: آنچه از این سفر به جا مانده همان وعده های تهنی مسئولان به مردمان زحمتکش شمال ایران و بی توجهی مسئولین منطقه در بارآوری محصولات کشاورزی (چای - برنج - ابریشم - توتون - مرکبات و محصولات صیفی و دامی) که الزامات اصلی زندگی زحمتکشان این خطه رامعنی می بخشد تا به امروز به ثبوت رسیده است. بزرگانی آنچه در دستور کار معاون اجرایی رئیس جمهور و سایر دست اندرکاران استان برپا گردید، و می بایست به فاصله ۱۰ روزه نمری رسیده، نه تنها تا به امروز به جایی نرسید بلکه همه خواسته ها و مطالبات زحمتکشان روستایی منطقه به جای خود مانده و پاسخ نگرفته است.

بحران صنعت چای محصول بی سیاستی دولت های پیشین و پیروی دولت نهم (احمدی نژاد) از همان سیاست ها و بازگذاشتن دست قاچاقچیان چای و آقازاده های چایی خوار و تقویت بخش خودمائی سازی شان، با ادعای اصلاح ساختاری صنعت چای، از زمان دولت های رفسنجانی و خاتمی به این سو فراهم آمده است. با از بین رفتن ستاد سازمان چای و برخی ادارات کل چای مانند اداره کل تمرکز و فرآوری چای (انبارهای چای) تمرکز تصمیم گیری در مورد صنعت چای کشور از میان رفت و هم اکنون وزارت بازرگانی مجوز واردات صادراتی کند و تعاون روستایی برگ سبز خریداری می کند، ولی هنوز بخش عمده اقتصاد چای در اختیار قاچاقچیان قرار گرفته است. لذا دولت و در مجموع دست اندرکاران قانونی چای تنها ۲۰ درصد از صنعت چای کشور را اختیار دارند که این آمار نیز از آنجا به دست آمده که میزان مصرف چای در کشور سالانه بیش از ۱۰۰ هزار تن می باشد و مصرف سرانه چای در ایران توسط کمیته بین المللی (آی. تی. سی) حدود ۱/۶ کیلوگرم اعلام می شود و میزان تولید چای تا سال ۸۳ بین ۵۰ تا ۶۰ هزار تن بود که با انحلال سازمان چای در سال ۸۳ نصف کاهش یافت.

می توان ادعا کرد با انحلال سازمان چای کشور در سال ۸۳ و این صنعت را از طریق وزارت بازرگانی، به زیرمجموعه "سازمان تعاون روستایی" و "وزارت جهاد کشاورزی" در آوردند. این مسئولان با اگذار نکردن وام های لازم، بذ، کود، سم و سایر خدمات به موقع به دست چایکار کشاورز، قطع هر نوع پشتوانه مالی، و سپردن همه امور به دست سازمان تعاون روستایی، بحران عمومی این صنعت را با تعطیلی فرسایشی کارخانه های چای و بیکار سازی وسیع کارگران در سطح کارخانه ها و کشاورزان چایکار در زمین های کشاورزی، همان وضعیت سقوط آزاد صنعت نساجی و شکر را در این صنعت نیز با شرایط همانند روزهای اول ورود چای به ایران در یکصد و هفت سال پیش در سراسر خطه گیلان و مازنداران فراهم ساختند. در این رابطه از همان نامه پیشگفته "اتحادیه چایسازان املش به خامنه ای" آمده است: «همه تجاریه دنبال خرید چای خشک ارزان قیمت تعاون روستایی رفتند و بازار داخل نیز تخریب و تعطیل شد. همین مسیر در سال ۱۳۸۶ نیز کارخانجات و با همین روال ادامه می دهند با این تفاوت که بدهیهای چندین میلیونی را نیز به همراه دارند که ادامه این شیوه در سال ۱۳۸۷ کلیه کارخانجات چایسازی را تعطیل خواهد کرد. مضافا در سال ۸۶ حدود ۴۰ کارخانه که اکثرا کارخانه جدید التاسیس و با مشارکت بانک و سرمایه مردمی ساخته شده تعطیل هستند و بدهی آنان بصورت نجومی افزایش می یابد و بعضا در معرض اجرا و صادره بانک قرار دارند ... ادامه این روند تحت مباشرت سازمان تعاون روستایی و وزارت جهاد کشاورزی حاصل دسترنج کاشف السلطنه را به موزه تاریخ خواهد سپرد که مایه شیرین کامی زمین خواران در شمال کشور به عناوین مختلف خواهد بود.» (خرداد ماه ۸۶) نامه مزبور تا به امروز کمترین واکنشی از سوی خامنه ای و دفترش نشان داده نشده است و ما همچنان با ورشکستگی این صنعت در تمامی عرصه ها برپرو هستیم. (نامه دارد) نوامبر ۲۰۰۷ - برابر آبان ۸۶ \* (۱) برگرفته از سایت خبری روزنامه معین.

.....

## ارزیابی از نتایج اعتصاب کارگران هفت تپه

در یک میزگرد که توسط رادیو تلویزیون برابری برابری  
(مجمدهم اکتبر 2007 برابر با 26 مهر 1386)

با حضور آقای منصور نجاتی از کارگران هفت تپه و آقایان بهزاد سهرابی و بهروز خباز از فعالین کارگری در ایران و آقای تقی روزبه از فعالین و علاقمندان به مسائل کارگری مقیم اروپا، برگزار شد، آقایان به ارزیابی از نتایج اعتصاب نشستند و آنچه در زیر می خوانید بر گرفته از گفتگوی ایشان در این میزگرد است. در این مورد بر آن شدیم که حکم و اصلاح کمتری در تبدیل گفتار به نوشتار داشته باشیم تا حالت گفتاری هر چه بیشتر حفظ شود.

**برابری:** باتشکر از آقایان که دعوت رادیو و تلویزیون برابری را پذیرفتند و در این میزگرد شرکت می کنند. با آقای نجاتی آغاز می کنیم و ارزیابی ایشان را از این حرکت کارگران نیشکر هفت تپه جویا می شویم.

**نجاتی:** باتشکر از شما و سایر دوستان، آقای سهرابی، آقای خباز، با تشکر از همه دوستان و عرض ادب خدمت دوستان. قربان! ما در رابطه با این اعتصاب و اعتراضی که داشتیم حقیقتاً نسبت به:

قبلاً هم اعتراضاتی داشتیم، حدوداً کلاً دوازده بار ما طی 86 تا به الان اعتراضاتی داشتیم ولی مقطعی بودند و مثلاً دو روز، سه روز یا نهایتش تا پنج روز طول می کشید ولی در محدوده شرکت بود و بدون نتیجه با همان وعده وعیدهای سرخرمنی بقول خودمان. اما این بار با همیاری دوستان از بیرون و داخل کشور با ما جداً همکاری کردند، ما توانستیم که از این حرکتی که داشتیم و برای حقوقمان، دو ماه عقب افتاده را بگیریم، یک مقداری از مطالباتمان را - پاداش و مزایا داشتیم- خوشبختانه گرفتیم. فعلاً ما هنوز مساله مان ادامه دارد. چون ما مطالبات دیگری داریم که در آینده باید به آنها برسند. چون الان وضعیت شرکت، مدیریتش باینصورت است که قائم مقام شرکت تعویض شده، قائم مقام جدیدی آورده اند، فعلاً صحبت هائی که بوده و قرار بوده که برویم باز هم در رابطه با بقیه مزایا صحبت کنیم، فعلاً مقدور نیست تا وضعیت مدیریت بطور کامل مشخص بشود. ولی در نتیجه این بار با همکاری دوستان توانستیم که نتیجه خوبی از این اعتراضات بگیریم. واقعاً خیلی موفق شدیم، باینصورت که ما هر باری که قبلاً اعتراضی داشتیم تا در مدیریت بیشتر نبود و آنهم به این نتیجه می رسیدیم که در نهایت مدیریت شرکت می گفت: "میل خودتان، می خواهید کار نکنید"، چون صدایمان از شرکت بیرون نمی رفت. ولی این بار که تصمیم گرفتیم دیگر واقعاً مساله مان مشخص بکنیم با مدیریت شرکت، با مسئولین منطقه برای بدست آوردن حقوقمان و سایر مطالباتمان آمدیم بطرف شهرستان و اعتراضاتمان را به شهرستان آوردیم. به درج فرمانداری شهرستان که حدود چهار روز الی پنج روز ما مرتب بصورت راه پیمانی مسیره های دو سه کیلومتری داشتیم که شعارهایمان مشخص بود: کارگر هفت تپه ایم، گرسنه ایم" و شعارهای دیگری که حقیقتاً الان توی ذهنم نیست..... "فرماندار نمونه نمی خواهیم"، " نماینده بی عرضه نمی خواهیم" و از این شعارها بود. حقیقتاً با این شعارها توانستیم که مطالباتمان را تا یک حدودی بگیریم که یکی از آنها همانصورت که خدمتتان گفتم حقوق دو ماه عقب افتاده مان بود با یک مقداری از مزایای دیگری که داشتیم - البته یک مقداری از آنها را که آنرا هم گرفتیم.

**برابری:** ممنون آقای نجاتی و اگر اجازه دهید به آقای سهرابی رجوع کنیم: آقای سهرابی، شما ارزیابی تان از حرکت چه بود؟ و فکر می کنید اصولاً این روندی که امروز باخصوصی سازیها می رود که بخش های بسیاری از واحدهای تولیدی در ایران را به تعطیلی بکشاند و کارگران را بیکار کند، چگونه می توانید ارزیابی کنید؟

**سهرابی:** با سلام خدمت شما دوستان! در رابطه با توضیحاتی که آقای منصور نجاتی در مورد حرکت اعتراضی اخیر کارگران نیشکر هفت تپه دادند، من هم ضمن تایید گفته های ایشان به بحث مشخص

ایشان مراجعه می کنم. بحثی که خودشان بطور مشخص به آن اشاره کردند، حرکت اعتراضی چند روز گذشته شان بود که این حرکت را از حالت کارخانه ای و محل بسته بیرون کشیدند. طبیعتاً باتدابیر خاصی که خود نمایندگان کارگران آنرا سازماندهی کرده بودند،

با حضورشان توی شهر شوش و منجمله جلوی فرمانداری شوش، توانستند این اعتراض خودشان را از یک فاز کوچک خارج کنند و بتوانند صدای اعتراض شان را بگوش کلیه کارگران ایران و خارج برسانند. و طبیعتاً ما نتیجه کار را دیدیم که با پافشاری و هماهنگی که بین کلیه کارگران نیشکر هفت تپه صورت گرفت، توانستند به خواست هائی که مطرح کرده بودند، برسند. این یک پیروزی برای کارگران نیشکر هفت تپه و هم چنین برای جنبش کارگری در ایران بود. خواسته هایشان را همانطور که آقای نجاتی بعنوان نماینده کارگران مطرح کردند: خواست اول شان مطالبه حقوق های موعده بود که خوشبختانه در این حالت صرف نبود و این شعار ایجاد تشکل را در دستور کارشان قرار دادند که مسلماً روی آن دارند پافشاری می کنند. یکی از خواسته های دیگرشان که در جریان اعتراض ها به آن اشاره کردند- اگر اشتباه نکنم هفتصد تا هزار و دویست نفر از کارگران نیشکر هفت تپه در بخش کشاورزی کار می کنند که طبیعتاً همه آنها با قرار دادهای موقت کار می کنند- این خواست کلیه کارگران کارخانه بود که قرار دادهای موقت القاء شود و این دوستان رسمی شود که طبیعتاً این دیگر یک خواست کارخانه ای نیست و یک خواست جنبشی است که خوشبختانه توی جنبش کارگری ایران رونق می گیرد. بعد ایجاد تشکل کارگری بود که اینها هم به این ضرورت رسیده اند. قبلاً مبعث ایجاد تشکل کارگری متاسفانه فقط توی خود فعالین و پیشروان کارگری مطرح بود ولی خوشبختانه و هر چند در مرحله ابتدایی خود کارگران مثل کارگران نیشکر هفت تپه که با وجودیکه به مطالبه حقوق موعوق شان رسیده اند، دارند بحث ایجاد تشکل کارگری را پیش می برند. دارند روی آن پافشاری می کنند و بنظر من این یک دست آورد بزرگی برای طبقه کارگر این است که آنچه که از طرف فعالین کارگری صرفاً مطرح می شد، امروز بیک خواست کارگری تبدیل شده است هر چند که فعلاً بین کارگران نیشکر هفت تپه مطرح شده است.

طبیعتاً یکی از دست آوردهای خواست مطالباتی کارگران نیشکر هفت تپه، بحثی بود که در مقابل خصوصی سازی ایستادگی کردند. همینکه شعار دادند که کارخانه تعطیل شود، گواه این امر است. چون می خواستند کارخانه را با تقلیل نیرو به تعطیلی بکشاند و بر اساس همان روند چهار سال گذشته با وارد کردن چندین هزار تن شکر و حتی اضافه بر مصرف، کارخانه را با تعطیلی مواجه کنند، کارگران نیشکر هفت تپه موقعی که خواستار این شدند که کارخانه باید بماند و زمین هایش را نفروشد و بصورتی سیاسی خواستند که شکر نیاید وارد شود، عملاً خواستار جلوگیری از ورشکستگی یا تعطیلی کارخانه شدند. خوب طبیعتاً اینرا بعنوان یک سیاست خارج از ایران هم می توانیم نگاه کنیم. این دوستان با آن حرکات اعتراضی، اولیه و کارگری خودشان باین امر واقفند که خصوصی سازی نه تنها در جهت منافع کارگران ایران نیست بلکه می تواند صدمه سنگینی بزند و عامل و مسبب این بشود که تعداد بیشتری از دوستان کارگر اخراج شوند. این خصوصیت برجسته ای بود که بنظر من کارگران نیشکر هفت تپه داشتند.

**برابری:** آقای سهرابی خیلی ممنون از توضیحات شما. آقای خباز ممنون می شویم که نظر شما را هم در این باره بشنویم! در هر حال وضعیتی حاکم بود و کارگران ماهها حقوق نگرفته بودند، از معضلات معیشتی بسیاری رنج می بردند و هیچ تشکلی نداشتند و در واقع در یک شرایط نابرابری به مبارزه خودشان ادامه دادند. شما اینرا چگونه دیدید؟ و فکر می کنید که الان با توجه باینکه به بخشی از خواسته های کارگران پاسخ داده شده، آیا این نمی تواند زمینه ای باشد که بیک شکلی این حرکت را خاموش کنند و بعد مجدداً بآن طرح گسترده و بزرگی که برای امر خصوصی سازیهای واحدهای تولیدی دارند، حق و حقوق کارگران را ضایع کنند؟

**خیابان:** سلام عرض می کنم خدمت دوستان حاضر در جلسه، مخاطبین گرامی تان! بله، واقعاً این امکان بالقوه وجود دارد و فعالین کارگری بشدت این دغدغه را دارند که این حرکت بزرگ و رادیکالی را که از کارگران هفت تپه شاهد بودیم، ممکن است در ادامه روند خودش مخدوش شود. اما آن چیزی که مسلم است، بنظر من دوستان کارگر نیشکر هفت تپه در استمرار حرکت های رادیکالی شان می توانند همچنان ارتباط خودشان را با فعالین کارگری ایران و جهان از طریق انعکاس مطالباتشان و رسانه ای کردن حرکاتشان، در دستور کارشان داشته باشند. همه ما واقف ایم که رسانه ای کردن این حرکت و بردن آن به بیرون از کارخانه و محوطه شهر و بیرون از مرزهای ایران، چقدر برای این دوستان توانسته است که حرکت های بهتری را برای آینده شان بسیار مفید واقع شود. هم چنین چیزی که مهم است اینست که این توم را از کارگران شرکت های دیگر که بحرانی بودند و هستند، می زداید که نمی توان حرکت کرد و مساله کارگران شرکت نیشکر هفت تپه چراغ راهی برای آنهاست. حرکت های آموزنده ای که کارگران نیشکر هفت تپه - البته با نگاه و جمع بندی ای که از دیگر حرکت های کارگری مثل شرکت واحد- داشتند برای دیگر کارگران مفید بوده، میبوارم که این ثبت شود و توی تقویم کارگری این حرکت ها را یادداشت کنیم و حتی برایش سالگرد داشته باشیم.

چیزی که فرمودید کاملاً درست است. کارگرهای نیشکر هفت تپه بخش مهمی از ارتباط شان را باید با کارگرهای داخل کشور ایران و کارخانجاتی که دچار بحران هستند، داشته باشند. کارگران کارخانجاتی که در جوار کارخانه نیشکر هفت تپه هستند و این کارخانه ها دچار بحران اند، با کارگران نیشکر هفت تپه درد مشترکی دارند. این کارگران بنظر من می توانند کمیته های را ابتدا به ساکن بین خودشان برای ارتباط با کارگران نیشکر هفت تپه داشته باشند. بنظر من کارگران نیشکر هفت تپه در حله اول نباید از طرف هم طبقه ای ها شان تنها بمانند. ما باید باین مساله واقف باشیم که هدایت معنوی و در درون خودمان از این دوستان کافی نیست. بنظر من کارگرهای نیشکر هفت تپه نیاز به حمایت های عملی از طرف هم طبقه ای هاشان دارند. دوستانی که در شرکت های هم جوار کار می کنند، بخوبی می دانند که من الان چه می گویم. شرکت قند دزفول مدت زیادی است که بدون تسویه حساب کردن با کارگزارانش بحالت تعطیل است و کارگران بیمه بیکاری می گیرند. کارگرهای شرکت قند دزفول می فهمند که درد آنها چیست! چرا نمی آیند در کنار اینها قرار بگیرند؟ کاغذ سازی پارس چرا نمی آید در کنار اینها قرار بگیرد؟ بنظر من هر کدام از این شرکت های که دچار بحران هستند، کارگزارانشان با هر تعداد می توانند باتشکیل کمیته هائی از درون خودشان بنوعی به این حرکت بپیوندند. اطلاعاتی از این دوستان بدهند. پیش آنها نماینده بفرستند. این حرکت ها بنظر من امکان پذیر است.

اما چیزی که در مرحله بعد باید به آن بپردازیم و بسیار ضروری است؛ مساله تشکیل سندیکای کارگری برای کارگری هفت تپه است. این دوستان و همانطور که یکی از خواسته های محوری شان تشکل کارگری بود، از الان و بنظر من باید بنشینند و پیش نویس اساسنامه خوبی را تنظیم کنند و با تشکیل هیات موسس سندیکای کارگری کارگران نیشکر هفت تپه اقدام مهمی را در جهت جلا بخشیدن و انتقال اعتماد به نفسی که در بین خودشان هست، به دیگر هم طبقه ای هاشان مفید واقع شوند. این می تواند اعتماد به نفس بالایی را در دیگر همکاران نیشکر هفت تپه ایجاد کند. کارگرها افقی را فرا روی خودشان خواهند دید. این یأس و سرخوردگی ای که دولت ایران بدنبال ایجاد آن در بین این کارگران و کارگران دیگر هست، می تواند بخودش برگردد. این مساله با تشکیل سندیکای کارگران شرکت هفت تپه می تواند سر آغاز بسیار مهمی در حرکت های کارگری برای ما داشته باشد.

**برابری:** خیلی ممنون آقای بهروز خیابان از توضیحات شما، حالا نظر آقای تقی روزه و ارزیابی ایشان راجویا می شویم.

**روزبه** با سلام به دوستان. فکر می کنم نکات درستی را دوستان مطرح کردند و در تاکید آنها من هم عرض می کنم که مبارزه طبقه کارگر با سرعت در حال گسترش است و ما شاهدیم که صدها و هزاران مبارزه ریز و درشت در طی سالهای اخیر صورت گرفته و

همچنان جاریست. فکر می کنم که یکی از حلقات مهم این مبارزه همانطور که شرکت واحد را شاهد بودیم، همانطور که معلمان را بعنوان بخشی از طبقه حقوق بگیران و زحمت کشان دیدیم، واجد خصوصیاتی است که یک مقدار اهمیت فرا محلی و منطقه ای دارد. یعنی تأثیرات سراسری دارد. به دلایل مشخصی که یک مجموعه بزرگ هستند و این رشته صنعتی پروژه بزرگ ملی بوده و بعد الان مورد تهدید و فشار است. از نظر سیاست های رژیم و در انطباق باسیاست ساختاری رژیم، باید به مقدارزبایدی تجدید سازماندهی بشود.

بلحاظ اینکه این رشته ها بصورت یک مجموعه و مشابه هستند که مسائل مشخصی دارند، در نتیجه بنظر من قدرت عمل و چانه زنی شان نسبت به کارگران واحدهای کوچک، قابل توجه است. تجربه مبارزه کارگران هفت تپه اهمیت این مساله را نشان داده است. مساله دیگری که جای بسی خوشحالی دارد اینکه دست آوردهائی که حاصل شده برای تمام طبقه کارگر، تمام مدافعان و دوستانان طبقه کارگر بسیار ارزنده بود و روحیه همه را بویژه خود کارگران هفت تپه را تقویت کرده و ما هم باید دفاع فعال بکنیم و در این پروژهها مشارکت داشته باشیم. منتهی مراتب و همانطور که در صحبت های بخشی از دوستان بود، کارگران نه به همه خواسته شان بلکه به بخشی از خواسته هایشان رسیدند که بایستی بدان توجه کنیم. مساله دیگر اینکه حفظ همین دستاوردها احتیاج دارد که مبارزه فراتر برود، یعنی تبدیل شود به خواست های فراگیرتر و از جمله به مساله تشکل و تثبیت آرایش کارگران که بسیار مهم است. بطوریکه نه فقط در این یا آن حرکت گرد هم آیند، بلکه بتوانند یک آرایش مستقل و فراگیر تر از این یا آن مورد داشته باشند که در مقابل برنامه ها و تعرضات رژیم بایستد. این برنامه ها و تعرضات رژیم به اشکال گوناگون خواهد بود و یکی از آنها که با پنبه سر می برد همین تورم شانزده هفده درصدی رسمی است که بلافاصله حقوقی ها(و افزایش حقوقی ها) را به سمت صفر می برد. یا آنکه هنوز این بحران( دریافت به موقع حقوقی ها) حل نشده در فاز های بعدی خودش رانشان می دهد. و رژیمی که می دانیم چقدر ضد کارگری است و چه برنامه هائی دارد طبعاً برنامه های جدیدتری را خواهد داشت. بنابراین مهم این است که در عین نگاه باین دستاوردها و تقویت روحیه، نگاهی هم به رژیم و برنامه هایش داشته باشیم. من فکر می کنم توی کارگران این هشجاری هست و دارند در این جهت تلاش می کنند. بهر حال باید نهادی را فراتر از برخوردهای روزمره برای خودشان بوجود بیآورند که همان تشکل مستقل باشد.

نکته دیگر اینکه تاکید من بر اینست که یک مقدار تجزیه و تحلیل کنیم که کارگران این دستاوردها را چگونه بدست آورده اند، یعنی عوامل اصلی حصول آنها چیست، فکر می کنم دو نکته اساسی کلیدی است و در صحبت آقایان هم بود. یک مساله حضور فعال بدنه کارگریست. یعنی اینکه کارگران از پائین برای مبارزه آماده باشند و به متن آن کشیده شوند. بنظر من این رمز اصلی پیروزی در بدست آوردن دستاوردهای کنونی است. مساله دیگر تاکتیک های مناسبی است که این دوستان کارگر بکار بردند. همینکه اشاره شد مسائل شان را از آن محدوده تنگی که رژیم امکان محاصره و سرکوب بیشتری را داشت، بردند بداخل شهر، در میان کارگران، به خطوط رسانه های ارتباطی، و آن را در میان سایر بخش ها و نهادهای کارگری و فعالین مطرح ساختند. اینها تاکتیک های بسیار موثر و درخشانی بود که البته خودش برگرفته از تجربیات مبارزات بخش های دیگر طبقه کارگر و از جمله شرکت واحد بود. مبارزات کارگران شرکت واحد برای تشکل و همینطور مبارزات معلمان و فضای عمومی جامعه و مبارزاتی که در آن جریان دارد، در تاکتیک های این دوستان موثر بود. در عین حالیکه بر گرفته از آن تجربیات هست، خودش نیز بعنوان یک تجربه تأثیرات بسیار مثبت و نونی را بوجود آورده که مشخص است. این تجربیات اهمیت داشتند چرا که اگر قرار بود چند تا نماینده یا فقط چند فعال در صحنه باشند، رژیم بسادگی همه را می گرفت؛ کماتر اینکه تهدید کرد، گرفت، انواع فشارها را آورد، تلفن های تهدید آمیز، نفوذی ها و شناسائی ها که می دانیم و خود دوستان خیلی بهتر از من می دانند که رژیم انجام داد. چرا علیرغم اینها نتوانست پیش برود؟ بخاطر اینکه از پائین حضور فعال وجود داشت. بنابراین رمز حرکت جنبشی طبقه کارگر، رمز موفقیت آن بود. وگر نه این تصور که فقط با شکل دادن بخود



و اینکه فکرنکنیم که یک تشکل ایجاد کردیم و نجات پیدا کردیم، این در شرایط استبداد مذهبی و سرکوب بی امان؛ ممکن نیست و تجربیات تاریخی نشان داده که دست یابی به آن به تنهایی امکان پذیر نیست. بنظر من این تجربه از نظر کار بردی برای جنبش طبقه کارگر، و برای خود این دوستان اهمیت زیادی دارد که بدانند ریشه های اصلی مبارزه و موفقیت شان در چه هست.

ضمناً مساله هفت تپه و مبارزات این دوستان و کارگران دو عرصه مهم را برای ما به نمایش می گذارد: یکی (رنگ و بوی) مطالبات محلی و خود ویژه است که وجود داشته و بخشی از آن بطور موقت بدست آمده ولی وقتی برشی به آن بدهیم خواهیم دید که از سوی دیگر این مطالبات، یک مطالبات وسیع، کلان و سراسری است. یعنی گره خورده با سیاست های اقتصادی نئو لیبرالیستی و خصوصی سازی ها، مافیای شکر و سیاست هائی که اصلاً از نظر اقتصادی دولت پیروی می کند، و یا مساله تشکل سراسری کارگری که مطرح هستند و تغییر مدیریت و این که مدیریت باصطلاح جدید چقدر می تواند پاسخ بدهد؟

برای در هم شکستن تداوم حرکت ممکن است که رژیم مدیریت را عوض می کند برای اینکه بتواند شکاف ایجاد کند یا انواع تاکتیک ها و ترفندها را بکار گیرد تا در بین بخش های مختلف کارگری شکاف ایجاد نماید. از جمله کارمندان این مجتمع را، بتواند در مقابل کارگران قرار بدهد. بنظر من تمام اینها با تاکتیک های مقابل و سیاست های درست کارگران می تواند با شکست مواجه شود.

**نجاتی:** بله! با تشکر از دوستان. در ادامه صحبت های آقای خباز و آقای سهرابی در رابطه با تحدید نیرو: آقای اعتماد، امروز بخشنامه ای آمد شرکت که بیش از هزار و دویست نیرو بایستی بعنوان طرح زیان آور و طرح های دیگر یا بقول خودشان " طرح ریزش" یا بیست سال کار به بالا، باز نشست شوند و به نوبت، حالا ماهی پنجاه نفر، صد نفر، دویست نفر و بهر حال اینها بایستی پرتیب تا آخر سال باز نشست شوند. یعنی برنامه از این قرار است که این شرکت را بصورت طولانی مدت و در طول زمان، می خواهند نیروها را تحدید کنند و کم کنند که شرکت را صد در صد واگذار به خصوصی سازی کنند که این امروز بخشنامه اش هم آمد.

از نظر من برای برنامه بعدی مان آقای اعتماد، همان برنامه ای را که داریم در رابطه با بقیه مزایمان هست. مثلاً طبقه بندی مشاغل هست که از سال 68 تا به الان حدود هیجده سال است که طبقه بندی مشاغل نشده ایم.

هنوز برنامه سقف زیان آور است و گرفتن منازل. الان کارگرهای شرکت دارند ماهی صدو پنجاه تا دویست هزار تومان کرایه منزل می دهند در صورتیکه منازل کارگرهای شرکت در اختیار نیرو های انتظامی است یا در اختیار ارتش و جاهای دیگر مثل معلمان و کارمندان بانک است. یک سری خواسته های دیگر داریم که در رابطه پارسی کردن کارگرهای موقت هست که روی این مساله خیلی یا فشاری داریم. چون اینها هیچگونه امنیت شغلی ای ندارند. با اینکه رسمی ها هم ندارند ولی خوب اینها باز از ما خیلی بدترند. الان آقای اعتمادی، ما با تعطیل شدن شرکت نیشکر هفت تپه یا اگر زمانی مشکل داشته باشد که الان هم مشکل برایش پیش آمده، مقصر سیاست های دولت را می دانیم. الان برای نیشکر هفت تپه مشکل پیش آمده و با وضعیتی که ما الان داریم می بینیم مشکل ها صد در صد بیشتر می شوند و شرکت هائی مثل کاغذ سازی فارس، مثل حریر فارس و شرکت میانه آب که آنهم کشت و صنعت است، مطمئناً تعطیل خواهند شد و هیچکس باعث این مساله نمی شود جز اینکه سیاست های دولت اند. حالا به غلط بگوئیم یا درست، خوب نتیجه اش بهر حال برای کارگر صد در صد منفی بوده.

انان گفتیم که ما خواسته هایمان را به مدیریت ابلاغ کرده ایم. ولی الان مدیریت تغییر و تحولاتی دارد. تغییر و تحولات هم! ما این نتیجه را از آن پی می گیریم که می خواهند شکاف بیاندازند. یعنی امروز با بچه ها که صحبت می کردیم باین نتیجه رسیدیم که می خواهند در بین افراد شکاف بیاندازند و احتمالاً صحبت قوم گرانی و این برنامه ها را پیش بکشند. ولی خوب الحمدلله کارگرها خیلی روشنتر از این مساله هستند که آنها بتوانند با حیل هائی که دارند، بین کارگر ها رخنه کنند و باعث شوند که ما نتوانسته باشیم که خواسته هایمان را بگیریم.

**برابری:** خیلی ممنون آقای نجاتی از توضیحات شما! بحث را با آقای بهزاد سهرابی پی می گیریم: آقای سهرابی شما الان صحبت های آقای نجاتی را شنیدید و دیدید که هنوز هم که هنوز است احتمال هست که با ترفند هائی کارگران هفت تپه را سرکوب کنند و به خواسته هایشان پاسخ ندهند. شما فکر می کنید برای اینکه این خواسته ها تثبیت شود و کارگران بتوانند در آینده نیز با این ترفند ها مقابله بکنند، چه اقدامات موثری را باید را باید انجام بدهند و فعالین کارگری چه نقش و اهمیتی می توانند در این رابطه داشته باشند؟

**سهرابی:** با تشکر! توضیحاتی که آقای نجاتی در این رابطه دادند و مخصوصاً بحث فرقه گرانی و وجود اقوام مختلف که در کارخانه نیشکر هفت تپه هستند، ما با آقای خباز که چند جلسه حضوراً با دوستان نشست داشتیم و این مساله بحث شد، یکی از دغدغه های اصلی اینست که متأسفانه دولت می خواهد باین وسیله و به اسم کرد و لر و عرب و شیعه و سنی وارد این فاز شود که آنها را از تجمع واقعی خودشان که امروز صورت گرفته و کلاً مطالبات طبقاتی خودشان بیک صورتی باز دارد و در صفوف آنان تفرقه بیاندازد. بنظر من تنها راه کار فعلاً موجود و خواسته نمایندگان کارگران خود کارگران که به حقانیت آن رسیده اند، ایجاد یک تشکل کارگری است. در بحث های حضوری که با خود آقای نجاتی و آقای فریدون نیکوفر داشتیم، این بحث عنوان شد و اینها خودشان آگاه هستند و اینرا درک کرده اند که ایجاد تشکل کارگری تنها راه و چاره ایست که می تواند امروز در شرایط بحرانی ای که بوجود آمده اینها را از تنگنا خارج کند. من پیشنهاد می دهم و بحث سایر دوستان و فعالین کارگری هم هست، اینست که تا رسیدن به آن تشکل کارگری در سطح وسیع و مفهوم واقعی خودش، دوستان - همانطور که آقای خباز هم توضیح دادند- فعلاً بایستی در جهت ایجاد هیات موسس این تشکل باشند. مد نظر خود بچه ها " سندیکای صنفی کارگران شرکت نیشکر هفت تپه" است. بنظر من باید هیات موسس را با یک اساسنامه تشکیل دهند و اعلام کنند و برای خودشان فرصتی ایجاد کنند که بتوانند کارگران را بر اساس آن اساسنامه پیشنهادی خودشان جمع کنند تا بتوانند در ایجاد تشکل کارگری گام های موثری را بردارند. به نظر من وظیفه فعالین هم اینست که همانگونه که تا به امروز انجام داده اند حمایت های معنوی و همه جانبه از این خواسته و مطالبات کارگری است. طبیعتاً به خاطر اینکه فعالین دارای تجربیاتی از حرکت های اعتراضی سایر مراکز تولیدی توی ایران و خارج از ایران هستند، می توانند با هماهنگ شدن این تجارب را در اختیار دوستان کارگر مان در نیشکر هفت تپه قرار بدهند و با این امید بتوانیم با نیروی خود انگیزه کارگران، ایجاد تشکل واقعی کارگران را در دستور کارمان قرار دهیم.

لازم می بینم که بیک نکته اشاره داشته باشم: بطور مشخص از سال 83 تا امروز و بمدت سه سال بحثی که بین فعالین کارگری صورت گرفته، ایجاد تشکلات کارگری است. امروز همانطور که دوستان هم در جلسه توضیح دادند، خوشبختانه دیگر خود کارگران به مشغله و دغدغه فکری شان رسیده که تشکل کارگری یک ضرورت، یک نیاز و یک سلاح برای مبارزاتشان می باشد. بنظر من بحث ایجاد تشکل کارگری که بین فعالین بود و حالا خوشبختانه دارد توی خود طبقه می رود، حالا باید فعالین نوع تشکل ها را هم مشخص کنند. بنظر من وقت آن رسیده که صرفاً ایجاد تشکل کارگری تو دستور کار نباشد، بلکه فعالین کارگری اکنون باید به نوع تشکل توجه داشته باشند. جدا از اینکه این تشکل چگونه می خواهد نیاز هائی را که دوستان آقای نجاتی توضیح دادند، بر آورده کند. طبقه بندی مشاغل است، خانه های مسکونی کارخانه است و مساله کار سخت و زیان آور و مسائل صنفی ای که هست، باید نوع تشکل کارگری را به مراکز کارگری پیشنهاد داد که جدای از مطالبات آبی و فوری بتوانند یک دور نما را برای طبقه کارگری جنبش کارگری ایران تضمین کنند.

**برابری:** خیلی ممنون آقای سهرابی از توضیحات شما و حالا بحث را با آقای خباز پی می گیریم: آقای خباز در صحبت های دوستان تاکید بر سر تشکل است و تشکلی که بتواند از خواسته های کارگران بطور پی گیر دفاع کند و با ترفند هائی که ممکن است به اشکال

مختلف به سرکوب کارگران منتهی می شود، مقابله کند. شما فکر می کنید که اقداماتی را که از همین امروز باید برای آنها تلاش کرد و پیش برد چه هستند؟ و تشکلی را که صحبت اش می شود چگونه می شود بوجود آورد؟

**خباز:** من ابتدا خواستم از صحبت های آقای نجاتی تشکر کنم. ایشان به زیبایی و با شفافیت تمام خیلی خوب توانستند مطالبات رادیکال کارگری را انعکاس بدهند. ببینید آقای اعتماداساساً نباید انتزاعی ببینیم. یعنی مساله تشکل کارگری را نباید این دوستان به تنهایی پیش ببرند. عزم جدی این کارگران نیشکر هفت تپه ایجاد تشکل کارگری و پی گیری مطالبات رادیکالشان هست. اما در صورتیکه اینها احساس کنند در این مسیر تنها هستند، یعنی بدون فعالین کارگری داخل کشور، بدون هم طبقه ای هایشان در دیگر کارخانه ها و بدون حمایت موثر و عملی فعالین کارگری خارج از کشور، متاسفانه نمی شود چشم انداز مثبتی برای این حرکت متصور بود. لذا من اینجا می خواهم تاکیدکنم به دوستان و فعالین کارگری که دوستان در حال حاضر جنبش کارگری ایران در مرحله ای قرار دارد که ما آنرا می توانیم رویکرد توده ای جنبش کارگری نام ببریم. ما می توانیم از این نام ببریم که تشکل و ماهیت مبارزات کارگری در سطح توده ای در حال تغییر است. نمی خواهم بزرگ نمایی کنیم و می گوئیم که در حال تغییر است. اگر ما این تغییر را نبینیم، واقعاً به این جنبش جفا کرده ایم. ما باید به ملاحظات تغییراتی که بتدریج دارد توی جنبش کارگری نمودهای خودش را نشان می دهد، حرکت هیامان را تعمیق ببخشیم. یک مقدار سنجیده تر و آگاهانه تر به این جنبش نگاه برجسته تری داشته باشیم. من فکر می کنم که کارگران نیشکر هفت تپه این انتظار را از دوستان فعالین کارگری که در داخل کشور فعالیت می کنند، داشته باشند که یک حرکت سازمان یافته و سراسری را در جهت حمایت عملی از کارگران نیشکر هفت تپه را سازمان بدهند. این انتظار از فعالین کارگری خارج از کشور نیز هست. بحث من باینگونه نیست که حرکت هانی که تا بحال آنها کرده اند مفیدنبوده. نه! من فقط می خواهم بگویم که بر اساس این تغییرات محسوسی که در سطح مبارزات کارگری - توده ای در جنبش کارگری ایران می بینیم، آنجا هم حرکت شود. این حمایت هانی که تا بحال عمدتاً بصورت حمایت های اطلاعاتی ای از این کارگران و کارگران دیگری شده، فکر می کنم که دیگر کافی نیست وقت آن رسیده که حمایت ها شکل موثر و عملی تری بخودش بگیرد. بنظر من خوبست که دوستان فعالی که در کشورهای دیگر زندگی می کنند با تشکل های کارگری همان کشور ارتباط بگیرند و توجه آنها را به حرکت های عمیق کارگران نیشکر هفت تپه و کلاً جنبش کارگری ایران جلب کنند. انتظار کارگران ایران از دیگر هم طبقه ای هایشان در دیگر کشور ها و دیگر تشکلات کارگری اینست که اقدامات عملی را در حمایت از آنها انجام دهند. این اقدامات عملی هم چیز عجیب و غریبی نیست و می تواند بیک حرکت سمبولیک ختم شود، می تواند به یک ساعت اعتصاب در فلان کارخانه ختم شود، می تواند یک حرکت نهادین و سمبولیک در جلوی فلان نهاد حقوقی بین المللی باشد. بنظر من اگر از این پس چنین حرکت هانی صورت بگیرد، هم امکان پذیر است و هم می تواند تاثیر بسزانی در بالا بردن روحیه کارگران نیشکر هفت تپه و هر کارخانه ای که کارگزارانش دست به چنین مبارزاتی می زنند یا خواهند زد، داشته باشد.

فعالین کارگری داخل کشور باید این مساله را ترویج کنند که ما حرکت های فرا کارخانه ای را امروز باید دامن بزنیم. در حرکت های فرا کارخانه ای باید برای کارگران کارگاه گرانه صورت بگیرد که دوستان کارگر شما به تنهایی نمی توانید کارتان را پیش ببرید! باید در کنار کارگران نیشکر هفت تپه قرار بگیرید و هم چنین کارگران نیشکر هفت تپه هم اگر امروز احساس کنند که کارگران فلان کارخانه ای در فلان جای کشور نیاز به حمایت دارند، بایستی از آنان حمایت کنند. بنظر من اینها در زنجیره ای واحد می توانند بسیار کار ساز باشند. صد البته همه این مواردی که بر شمردیم بیک "پاشنه آشیل" - برای رژیم با برداشت ما و نه در کلام آقای خباز - ختم می شود و آنهم اینست که امروز ما شاهد تولد سندیکای کارگری شرکت نیشکر هفت تپه هستیم و امیدوارم تولد چنین تشکلی را در جنبش کارگری جشن بگیریم. ممنونم!

**برابری:** ممنون آقای خباز! بحث را با آقای تقی روزبه به پایان می بریم: آقای روزبه شما نظر دوستان در ایران را شنیدید. شما بعنوان فعال سیاسی و کارگری در خارج کشور فکر می کنید که نکاتی اهمیت دارند که به آنها توجه شود؟

و اینکه چه اقدامات موثری را باید فعالین کارگری در خارج کشور در حمایت از کارگران ایران و بخصوص کارگران هفت تپه که این اقدامات جسورانه را طی هفته های گذشته انجام داده اند، پیش رویشان قرار دهند و با جدیت پیش ببرند؟

**روزبه:** اگر به مبارزات طبقه کارگر و از جمله کارگران هفت تپه نگاه کنیم، می بینیم که دو دسته مطالبات توی آن هست. یکدسته مطالبات اخص و خودویژه است. حقوق این ماه را می خواهند، یا می خواهند فلان آدم عوض شود یا مثلاً خانه سازمانی شان را می خواهند که اینها مطالبات اخص کارگران هفت تپه است که برایش مبارزه می کنند و خیلی هم خوب است و باید حمایت شود و بخش مهمی از مبارزه است. منتهی مراتب این بخشی از مطالبات آنهاست و همینطور اگر دقت کنیم مبارزات اقشار دیگر طبقه و مثلاً شرکت واحد هم همینطوری است. دسته دیگر مطالبات کلان است که این دوستان خودشان به آن توجه دارند و باید بیش از این هم به آن توجه شود. یعنی الان موجودیت کارخانه هفت تپه با سیاست های کلان حاکم بر رژیم گره خورده و برای ادامه خودش، بقای خودش و برای اینکه حداقل های خودش را تامین کند، در تقابل با این سیاست ها قرار گرفته است. آقای نجاتی خیلی روشن فرموله و بیان کردند: مساله خصوصی سازی، مساله مافیای شکر، مساله سیاست های اقتصادی که بر دولت حاکم است و ..... مثلاً فرض کنید همین واردات شکر. یکی از دلایلی که به مبارزه کارگران هفت تپه - همانطور که در صحبت های قبلی عرض کردم و دوستان هم فرمودند - اهمیت فرامحلی می دهد، همین گره خوردگی آن با سیاست های کلان است. چنانکه مساله بحران واردات بی تناسب شکر در درون خود حکومت هم داغ شده است. دولت برای اینکه آن را توجیه کند می گوید این شکرها را وارد کرده ایم که ذخیره کنیم. میلیون ها تن آورده ایم - خیلی بیش از نیاز- برای روز مبادا و بخاطر مساله جنگ و تهدیدات بین المللی. یعنی می بینیم که توضیحی که دولت احمدی نژاد می دهد در ارتباط با مساله جنگ است که آنهم سیاستی است که خود دولت بدون توجه به منافع کارگران و علیه آنها و همه مردم ایران در پیش گرفته است و حالا تاوانش را باید مردم بدهند. باین ترتیب دولت دارد بار سیاست غلط اش را در مورد جنگ روی کارگران خالی می کند.

همینطور سیاست های نئولیبرالیستی که الان صحبت اش می شود، یک سیاست موردی جمهوری اسلامی نیست. اولاً سیاست فراگیری است و ثانیاً مساله و مشکل فقط واگذاری کردن به بخش خصوصی نیست. اصلاً خود دولت بدتر از بخش خصوصی است و بخش خصوصی هم مکمل دولت و یکی از عرصه های سیاست دولت است. بنابراین دولت است که سرکوب می کند و علاوه بر این که گردانهای سرکوب را می فرستد و مدافع بخش خصوصی است، خودش اصلاً کارفرمای مستقیم هم هست و علاوه براینکه مدافع طبقه سرمایه دار هست خودش هم سرمایه دار است. پس می بینیم مبارزات و مطالبات کارگران هفت تپه علاوه بر وجه محلی، وجه کلان هم دارد. برای اینکه بتواند با این سرخط ها و سیاست های کلان مبارزه کند که با هست و نیست طبقه کارگر هم گره خورده، لازمه اش اینست که بتواند با اقشار دیگر طبقه و همانطور که آقای خباز هم اشاره کردند با بخش های دیگر طبقه کارگر، مبارزه اش را گره بزند. وگر نه این مطالبات قابل وصول نیست. وضعیت جامه ما و بحران جامعه ما که الان انباشته شده چنین وضعیتی را (گره خوردگی بین این دودسته مطالبات) را در عمل نشان می دهد. یعنی بطور عینی داریم می بینیم که مبارزات کارگران هفت تپه بطور مشخص دارند دو دسته بودن این مطالبات رایه نمایش می گذارند. پس کارگران برای اینکه بتوانند سیاست های غیرموردی و نئولیبرالیستی جمهوری اسلامی را باوارد کردن فشار عوض کنند و دگرگون کنند، لازمه اش اینست که با نیروهای دیگر و اقشار دیگر مردم در این مبارزه که مبارزه مشترکی است حتماً همراه شوند. و دقیقاً باین دلیل وظیفه کارگران آگاه اینست که مبارزات مشترک را که الان درگام های اولیه خود قرارداد، از دل مبارزات محلی که در جای خود خیلی هم مهم هستند و باید همچنان به پیش بروند، برای

برابری: بفرمانید!

**نجاتی** نتیجه اینرا گرفتیم که دولت اعلام کرده که تعرفه شکر - واردات شکر- بطور کامل قطع کرده . یعنی تا زمان نامشخص قطع کرده. این نتیجه حرکت ماست تا آنجائی که من اطلاع دارم . که حرکتمان بی نتیجه نمانده. بعد، الان آقای اعتماد، شکر ما محصول سال 85 و 86 مان حدود سی هزار تن در انبار ذخیره شرکت موجود داریم که الان خریداری برای اینها نیست بواسطه اینکه حضرات از بالا شکری که خریده اند با تعرفه خیلی پائین ، شکر ما روی دست شرکت مانده و این باعث ورشکستگی شرکت شد . حالا باید به اطلاعات برسانم که ما به همت دوستان و یاری تمام کارگران و به امید خدا، تا جانی که در توانمان هست دنبال خواسته هامان هستیم و امیدواریم دوستان از ما حمایت بکنند . حالا چه حمایت معنوی، چه حمایت رسانه ای و چه حمایت مشاوره ای ، تشکر می کنیم . بعد اگر در بین صحبت هایم بهرحال لکنتی بوده، باید من را به بزرگی خودتان ببخشید که ما اولین باره که توی این مسائل شرکت می کنیم . انشاءالله در آینده بتوانیم بهتر با هم صحبت کنیم و روان تر . خیلی ممنونم از شما آقای اعتمادی

**روزیه:** بسیارخوب صحبت کردید بسیار فرموله و واقعاً صحبت های همه دوستان قابل تحسین بود

**نجاتی :** بهر حال ما تا به الان اینطور مسائل را نداشتیم . امیدوارم از حالا بیعد دقت کنیم

**روزیه :** ولی تجربه از هزار تا کتاب مهم تر است و این واقعاً خودش را نشان می دهد

**نجاتی:** نظر لطف شماست! نظر لطف شماست ! امیدوارم که ما را فراموش نکنید و همیشه در ارتباط باشیم . تمام کارگرای کشور، تمام کارگرای دنیا، همیشه یارو همردد همدیگر باشیم، به امید خدا و با یاری دوستان  
**روزیه:** به امید پیروزی  
**نجاتی :** به امید پیروزی



.....

**تغییر مجدد در ساعت پخش برنامه تلویزیون برابری**  
با توجه به تغییر ساعت در اروپای غربی برنامه تلویزیون برابری به شرح  
زیر پخش خواهد شد!  
**روزهای جمعه**  
ساعت هفده و نیم (۳۰:۱۷) پنج و نیم بعدظهر به وقت ایران

پانزده (۱۵) سه بعد ازظهر به وقت اروپای غربی پخش می شود  
این تغییر به اطلاع دوستان و آشنایان خود برسانید  
تلویزیون برابری بر روی ماهوره هات برد با این مشخصات  
مشخص می شود  
فرکانس ۱۲۴۷۶  
پولاریزاسون افقی  
سمبل ریت ۲۷۵۰۰

.....

بوجود آوردن حرکت های وسیع تر و سراسری تر بیورند . و بدانند که بدون ایجاد این حلقه مفقوده امکان پیشروی وجود ندارد . (به عنوان مثال) شرکت واحد یک مقدار جلو رفت و متوقف شد . چرا؟ برای اینکه پیشروی حرکت و تحقق خواست ها با دولت و سیاست های کلان گره خورده و بخش خصوصی و دولت در یک جبهه و کارگران در جبهه دیگر قرار دارند. بنابراین فراگیر شدن ضرورت مساله همبستگی و حمایت و پشتیبانی از مبارزات همدیگر یکی از اساسی ترین نیازهای عملی - تئوری و نظریست - است که خودش را نشان می دهد و کارگران باید روی آن کار کنند، فعالین رویش کار کنند، و تمام ابتکارات بایستی در جهت آن بکار گرفته شود، شبکه های حمایت مالی از همدیگر ایجاد شود و فقط حمایت ها لفظی و اعلامی نباشد که البته در جای خود بسیار لازم است ولی باید از این فراتر بود و جنبه های عملی داشته باشد. باید بتوانند مباحثات مشترک بکنند و مسائل مشترک را بررسی کنند. بتوانند اتحادیه هایه سراسری، همکاریهای سراسری و جبهه کارگری سراسری ایجاد کنند . خوب اینها مسیری است که از دل همین مبارزات روزمره میگذرد. بنابراین مهم ترین نکته اینست که کارگران بتوانند بین مبارزات محلی خودشان و ضرورت پیوند با مبارزات کلان گره بزنند. از دو سو: هم کارگران هفت تپه تلاش کنند که دیگران را ادا و تشویق کنند، هم کارگران دیگر بخش ها وظیفه شان اینست که بشدت از مبارزات هم رزم و هم طبقه شان حمایت کنند . نیروهای خارج از کشور هم بطریق اولی با توجه به شرایط مناسبی که از نظر رساندن صدای اینها دارند، می توانند کمک های جهانی و بین المللی . نهادهای بین المللی و کارگری را باین سمت جلب کنند و تجربیات کارگران دیگر جهان را منتقل کنند. جمهوری اسلامی هم فشار خواهد آورد. از آنجا که پای مسائل سیاسی کلان و مهم در میان است ، اینطور نیست که جمهوری اسلامی باین سادگی ها دست بردارد و خیلی فشار خواهد آورد . ترکیب تشکل با حضور و مشارکت بدنه کارگری مهم است. این طور نیست که صرفاً یک تشکلی وجود بیاید مسائل حل شوند. اعلام موجودیت تشکل ها هم به آن سادگی که شاید بعضی از دوستان فکر می کنند ضمن اینکه مبارزه برای دست یابی به آنها خیلی مهم است - به تنهایی نمی توانند کارگشا باشند. چون جمهوری اسلامی ممکن است در موردی امروز عقب نشینی کند ولی فردا هجوم بیاورد. بنابراین باید برای حفظ دست آوردها بتوانیم از یکطرف مبارزات را (در سطح کارخانه) توده ای کنیم و از سوی دیگر همبستگی طبقاتی متقابل با کارگران بخش های دیگر و با دیگر جنبش های اجتماعی داشته باشیم.

مساله دیگری که باید اشاره کنم، همان تفرقه افکنی های رژیم است که یکی از دوستان به عنوان نمونه در مورد مساله ملی مطرح کرد. کاملاً مشخص است که رژیم انواع ترفندها را برای متشتت کردن صفوف کارگران و از بین بردن همبستگی آن که بزرگترین دستاورد مبارزات هفت تپه را تشکیل می دهد، بکار میگیرد . و می خواهد این مهم ترین عامل پیروزی را خدشه دار کند . بنابراین با انواع و اقسام ترفندها می خواهد آبراشقه شقه و تکه تکه کند. که در مقابله با آن باید هوشیار بود. نباید فراموش کنیم که اصلاً طبقه کارگر ما چند ملیتی و چند فرهنگی است و نصف اش کرد و ترک و بلوچ هستند، که مسلم است برایشان منافع مشترک به عنوان طبقه کارگر (برسایر تمایزاتشان) ارجحیت دارد و منافع ملی ای که رژیم می خواهد در مقابل آن قرار دهد یک چیز واهی است و واقعی نیست . پس طبقه کارگر (ضمن در نظر گرفتن منافع مشترک طبقاتی و نیز تمایزات و مطالبات خود ویژه هر کدام از لایه ها و اقشار) می تواند بشارت دهنده اتحاد چند گونگی خودش باشد و اجازه ندهد که ترفندهای رژیم در انجام آن تاثیر منفی بگذارد.

**برابری:** در هر حال از شرکت کنندگان در این بحث ، آقای نجاتی، آقای سهرابی ، آقای خباز و آقای تقی روزیه که دعوت رادیو تلویزیون برابری را پذیرفتند، تشکر می کنیم و برایشان آرزوی موفقیت داریم .

**نجاتی:** ببخشید ! چند دقیقه ای وقتتان را می گیرم .

## \* دیدگاه \*

### گفتگو با رفیق عابد توانچه

از سایت : دانش سرخ - بخش اول

\* - تنها راه مقابله با این اتفاق این است که تمام نیروهای سیاسی که واقعا دغدغه ی مردم را دارند حول گزینه ی 1 جمع شوند و قبل از آنکه شیپور جنگ از سوی جنگ طلبان داخلی و خارجی به صدا در آید خود در صدد تعیین سرنوشت خویش برآیند. باید کوشید مردم را از آینده ی شومی که در مقابل خود دارند مطلع کرد. باید به مردم اطلاع داد که اگر تحریم ، قحطی ، گرسنگی ، بمب ، موشک ، مرگ و جنگ را نمی خواهند تنها راه نجاتشان این است که خودشان برای خودشان کاری بکنند.

\* - حتی اگر کار کوچکی برای نیل به این هدف در توان ما باشد و انجام ندهیم در آینده بی آبرو خواهیم شد و به خاطر مرگ و بدبختی تک تک قربانیان این جنگ ویرانگر مسنول خواهیم بود..... البته من به خوبی از سختی و بزرگی کار و کمبود نیروها آگاه هستم اما این تنها راه ممکن برای نجات جامعه است.

\*\*\*\*\*

**سنوال :** عابد جان ، بد نیست با مختصری از نحوه ورودت به فعالیت‌های سیاسی شروع کنیم. از کی و چگونه وارد میدان مبارزه شدی؟  
**عابد :** من در خانواده ای بزرگ شدم که سیاست در آن یک تابو بود. پدر من در مبارزات خود علیه حکومت شاه به جرایم گوناگون بارها بازجویی و بازداشت شده بود که جدی ترین آن بازداشت در زندان مخوف کمیته ی مشترک ( که بعدها در رژیم جمهوری اسلامی به زندان توحید تغییر نام داد ) بود. پدر من وابسته به تفکرات طالقانی بود و در پایان مانند میلیونها نفر دیگر بدون آنکه حتی خود بداند چرا و چگونه نتیجه ی قیامی که در آن شرکت داشت تمام و کمال توسط قشری که لایق آن نبودند نزدیک شد و بر باد رفت.

پدر من بعد از قیام 57 سرپرست کمیته ی انقلاب مستقر در شهربانی اراک شد که بعد از 5 ماه به دلیل اختلاف و به قول خودش «به دلیل دسته کشی و باند بازی برای تصاحب منافع که هنوز وجود نداشت» از کار کناره گیری کرد و در کارخانه ی ماشین سازی اراک به کار اصلی خود که تراش کاری بود بازگشت.

در سالهای 60 و 61 در حالی که پدر من مشغول کار در همان کارخانه ی ماشین سازی بود در راه عریضت به محل کار خود توسط نیروهای ناشناس ترور شد. در اسناد موجود آمده است که این ترورها توسط سازمان مجاهدین خلق انجام شده است. نکته ی جالب ماجرا اینجاست که هنوز بعد از گذشت سالها از انزوا و دوری پدرم از جامعه خانواده ی ما با مشکلات زیادی روبه رو است که دلایل آن بارها و بارها از سوی « نیروهای ارزشی نظام » نزدیک پدر به منتظری و آنچه که « گذشته ی مبارزاتی غیر مکتبی » و « قهر امیز » نام گرفته، عنوان شده است. پدرم بعد از کناره گیری از طیف حاکم بعد از سال 57 به دلیلی که نمی دانم و مانند بسیاری از بازداشتها ، شکنجه ها و اعدامهای آن سالها که دلیل خاصی هم نداشته است مجدداً به همان زندان سابق کمیته ی مشترک که اکنون به زندان توحید تغییر نام پیدا کرده بود باز می گردد. به هر حال آنچه که از مبارزات سیاسی پدر عابد خانواده شد عبارت بود از فقر، بیکاری، ترس، دلهره، زندان و ... و خلاصه آنکه سیاست از بچگی برای من طبق قانون خانواده « اوف » بود.

در دوران « اصلاح طلبی درون حکومتی » از طریق روزنامه های نو ظهوری که عمر کوتاهی داشتند به سیاست علاقه مند شدم و در سالهای آخر دبیرستان تمام هوش و حواسم به پلی تکنیک و مبارزات دانشجویی بود تا آنکه خوشبختانه یا بدبختانه در این دانشگاه پذیرفته شدم. طبق سیاستهای دانشگاه تمام دانشجویان ورودی جدید غیر تهرانی را در یک خوابگاه دانشجویی متمرکز کردند اما به دلیل مشکل ظرفیت خوابگاه من و 3 دانشجوی دیگر در خوابگاه دانشجویان سال آخری اسکان پیدا کردیم و در عرض 6 ماه من در جریان تمام حوادث دانشجویی بعد از سال 75 قرار گرفتم و نظر دانشجویان بی طرف نسبت به تک تک جریانات و نیروهای فعال در دانشگاه را بدست آوردم.

خوابگاه های دانشجویی پلی تکنیک تا قبل از کودتای دولت نهم در عرصه ی دانشگاه توسط خود دانشجویان اداره می شد و حتی مسنولین خوابگاهها خودشان دانشجو بودند. من به توصیه ی تعدادی از فعالان صنفی قدیمی تشویق به ورود به داخل این چرخه شدم و در جاهای

مختلفی که آخرین آنها سرپرستی یکی از خوابگاه های دانشجویی بود کار کردم و در پایان پس از 2 سال کار در این زمینه با یک درگیری شدید با مدیریت دانشجویی دانشگاه پرونده اش را بستم اما تا روز قبل از بازداشت در 10 خرداد 1385 که آخرین باری بود که پایم را در پلی تکنیک گذاشتم حتی یک لحظه هم در مسائل صنفی دانشجویان خوابگاهی دست از سر مدیریت دانشگاه بر نداشتم.

اواخر دوران دانشجویی هم پس از مشورتها ، صحبتها و بحثهایی که با آقای یاشار قاجار دبیر سابق انجمن اسلامی دانشجویان پلی تکنیک داشتم در انتخابات شورای مرکزی انجمن شرکت کرده و وارد انجمن شدم.

**سنوال :** افکار پدر چه تاثیری هم بر عملکرد و مواضعت داشت؟

**عابد :** این تاثیر را می توانم اینطور خلاصه کنم که ایمان آوردم که تفکرات نادرست حتی در بهترین و انسانیت‌ترین حالت خود باز هم نادرست هستند. اگر به اصل « برابری و آزادی » حتی یک تبصره اضافه شود و به منابع مجهول حواله داده شوند چیزی به جز فاجعه نصیب انسان و جوامع بشری نمی شود .

**سنوال :** ظاهراً در عرصه نشریات دانشجویی هم فعال بوده ای و بارها نیز این حضور مسئله ساز شده است. چرا و چگونه وارد این عرصه شدی؟  
**عابد :** بله. قبل از آشنانیم با یاشار قاجار و تمایل به ایجاد یک ائتلاف قوی برای بازسازی مجدد انجمن اسلامی دانشجویان به عنوان "تنها محل واقعا موجود برای کار سیاسی در دانشگاه"، در زمینه نشریات دانشجویی فعالیت می کردم.

ابتدا با مجله ی « پژواک » که تا قبل از توقیف قله ای نشریات امیر کبیر به دستور رهانی (رئیس انتصابی دانشگاه ) سابقه ی 10 ساله ی چاپ مستمر را در کارنامه ی خود داشت و در زمان مدیر مسنولی آقای حامد ابراهیمی توانست مدیر وقت اداره ی امور خوابگاه های پلی تکنیک را \_ که دانشگاه را با زندان اشتباه گرفته بود \_ با یک برنامه ی قوی و منسجم دانشجویی بر کنار کند.

بعد از آن هم سعی کردم نشریه « عصیان » را منتشر کنم که در همان شماره صفر در حالی که تنها یک کاغذ 33 پشت و رو بیشتر نبود توقیف شد. روزنامه ی کیهان در قسمت خبر ویژه ی خود « از انتشار نشریه ای با مرام کمونیستی که ضمن انکار وجود خدا به افکار بنیادگذار انقلاب اسلامی توهین کرده است » در دانشگاه صنعتی امیر کبیر خبر داد و عده ای منتسب به بسیج دانشگاه صنعتی امیر کبیر عازم قم شدند تا فتوای ارتداد بنده را از "علما" بگیرند. خوشبختانه بعد از افتضاحی که در ماجرای نشریه دانشجویی موج در رابطه با همین فتواها به وجود آمده بود و با توجه به نزدیک بودن انتخابات ریاست جمهوری و تلاش رژیم برای آرام نگاه داشتن دانشگاه به منظور عدم تاثیر گذاری روانی در فضای انتخابات، اتهام ارتداد اثبات نشد و ماجرا تنها به « محرومیت مدیر مسنول از داشتن هرگونه مجوز چاپ نشریات دانشجویی تا پایان دوره ی دانشجویی» ختم شد. بعد از نشریه پژواک و عصیان یک تیم مطالعاتی پنج نفره تشکیل دادیم و به مدیر مسنولی آقای حامد ابراهیمی دست به انتشار نشریه ای رژیم که در تاریخ نشریات دانشگاهی بی بدیل بوده و هست. موضوع نشریه « پرونده » بازخوانی مسائل مبهم تاریخ معاصر در ایران بود . به عنوان مثال بازخوانی پرونده ی قتل‌های زنجیره ای توسط نیروهای وزارت اطلاعات در این نشریه، به عهده ی من بود. نگاه مو شکافانه به « انقلاب فرهنگی » ، « ساواک » ، « دولت موقت » و مسائل این چنینی با حجمی بالا از مستندات ارائه شده ویژگی خاص این نشریه بود.

نشریه « دامون » به مدیر مسنولی آقای محسن سهرابی - که بعد از حوادث خرداد 85 با فشار نماینده ی دفتر رهبری در دانشگاه با حکم اخراج رو به رو شد - آخرین کار من در دانشگاه امیر کبیر بود که بعد از چاپ مقاله ای با موضوع خشونت علیه زنان با اتهام عجیب و غریب «چاپ مطالب مستهجن» و «توهین به مقدسات» رو به رو شد و به صورت غیر قانونی و غیر عرفی ، شماره ی آخر آن در هنگام توزیع توسط عوامل حراست و انتظامات دانشگاه به دستور مدیر کل فرهنگی دانشگاه جمع آوری و ضبط شد.

نشریات دیگری هم بودند، که من بنا به دوستیهای شخصی با مدیر مسنولانشان کم‌هایی در چاپ یا دیگر مسائلشان می کردم، که لازم به نام بردن نیست. اما آخرین مقاله ای که در یک نشریه دانشجویی نوشتم در نشریه دانشجویی « خاک » دانشگاه تهران بود.

**سنوال :** یکی از مسائلی که به نظر میرسد بسیار قابل توجه بوده ، وبلاگت بود. اصلاً چرا به دنبال وبلاگ نویسی رفتی؟

**عابد :** وبلاگ نویسی از نظر من یک تاکتیک و در عین حال یک کار رسانه ای بود. اصلاً یکی از مهمترین دلایل بازداشت من کار وبلاگ

نویسی بود. من به دلیل ارتباط گسترده ای که با رفقای دانشگاه تهران و دانشگاه رجانی داشتم گزارشات مبسوط و عکسهای کاملی از ناآرامی های دانشجویی دانشگاه تهران، امیر کبیر و رجانی را به صورت لحظه به لحظه روی ویلاگم قرار می دادم که این برای حکومتی که «قانون سانسور»، «قانون بقای» آن است، خیلی گران تمام شد. مسئله این بود که تمام سیستم سانسور آنها حداقل در بعد دانشگاه، با یک ویلاگ رایگان شکسته شد، و همه ی دنیا از اعتراضات دانشجویی باخبر شدند. این بعد رسانه ای آن بود. اما برای ما ویلاگ نویسی یک تاکتیک هم بود. ما از سوی «راست افراطی» و چپي که خود را «چپ فرهنگی» می نامید و ما را متهم به «سیاسی» بودن می کرد تحت فشار بودیم. ویلاگ نویسی برای ما حربه ای قوی برای اطلاع رسانی و نشر تفکرات خودمان بود. یک اعلام حضور و موجودیت منسجم و رو به جلو که خوشبختانه نتیجه ی خوبی هم از آن گرفتیم. ما موفق به تغییر فضای چپ دانشجویی و ایجاد ارتباط قوی با فعالان و گروه های چپ شدیم.

**سنوال:** راستی چرا نام جنجالی "بیاد 67" را برای ویلاگ خودت برگزیدی؟

**عابد:** وقتی من را با چشمبند و دستبند کف ماشین خواباندند و از زندان اوین به مکان نامعلومی که فکر می کنم دادگاه انقلاب بود و جلوی فرد ناشناسی که خودش را معرفی نکرد ولی فکر می کنم قاضی پرونده بود، نشاندهنده انتها صحبتی که به طور شفاهی بین ما رد و بدل شد همین سوال بود. یادم هست که آن فرد بعد از مکثی طولانی سرش را بالا آورد و گفت: «آقای تونچه این اسم به یاد 67 که روی ویلاگ گذاشته ای یعنی چه؟ منظورت از این اسم چه بوده؟ سال 67 خبر خاصی بوده؟ سال تولدت است یا سال تولد کسی که دوستش داری؟ چي بوده؟» این ویلاگ در یک بازه ی زمانی 3 ماهه، بیش از 8000 بازدید کننده داشت که مطمئن هستم همه ی آنها می دانند در دهه ی 60 چه کشتار بیرحمانه ی سیاسی روی داده است. من مانند تمامی رفقای چپ از هر گروه و تشکلی با مجازات اعدام مخالف هستم و معتقدم اعدام یک قتل حکومتی است. انسانها فقط یکبار فرصت زندگی کردن دارند و هیچ کس با هیچ مجوز و توجیهی حق گرفتن جان انسانها را ندارد. گرچه تعداد زیادی از اعدایمان سال 67 را اعضای سازمان مجاهدین خلق تشکیل می دادند و میان تفکر ما و آنها فرسنگها فاصله وجود دارد، اما ما هیچگاه از تلاش برای برپایی دادگاهی که در آن عاملان قتلهای سیاسی (در هر تاریخی) به محاکمه کشیده شوند، دست نخواهیم کشید و مسببان کشتارهای این چنین را رسوا خواهیم کرد.

**سنوال:** در مورد به اصطلاح اتهام "چپ سیاسی" صحبت کردی. کدام گروه چپ شما را «چپ سیاسی» می نامیدند و منظورشان از اطلاق این عنوان چه بود؟

**عابد:** ببینید فعالیت دوباره ی چپ در دانشگاه بعد از پاکسازی دانشگاه با عنوان انقلاب فرهنگی و نیز بعد از نسل کشی سیاسی دهه ی 60 مسئله ی ساده ای نبود. عمق ترس و کینه ی جمهوری اسلامی از تفکر چپ به حدی بود که اکثریت اعدایمان هم سیاسی، قربانیان شکنجه و زندانیان سیاسی در طول حیات جمهوری اسلامی ایران را مبارزان و فعالان انضباطی می دند. جای جای ایران پر است از گورهای فردی یا دسته جمعی بی نام و نشان دگر اندیشان چپ که به دست حکومت جمهوری اسلامی به قتل رسیده اند. اجبار به پناهنده شدن و دوری از زادگاه، از هم پاشیدن خانواده های داغ دیده، اخراج از کار و تحصیل و فشارهای پیاپی نهادهای امنیتی و اطلاعاتی بر خانواده ی فعالان چپ، دیگر کوچکترین احتمالی برای بازگشت دوباره ی چپ به عرصه ی دانشگاه باقی نمی گذاشت.

اما چپ در سال 79 به طور «علنی» در فاز فرهنگی و اجتماعی مجددا وارد فضای دانشگاه شد و شروع به انتشار نشریاتی در همین زمینه کرد. در سال 81 نسل دیگری از فعالان چپ شروع به فعالیت علنی کردند که معتقد به موضعگیری سیاسی در راستای ایدئولوژی فکری خود بودند. نسل اول با دلایل گوناگونی که بیشتر رنگ و بوی ملاحظات امنیتی داشت با حرکت جدی سیاسی چپ دانشجویی مخالفت می کردند. متأسفانه دعوای شخصی و مشکلات فردی هم اضافه شد و این اختلاف طبیعی و ساده را بسیار پیچیده کرد که من تمایلی به ورود به این بحث ندارم. از نظر نسل اولیها چپهایی که بنا به ملاحظات تاکتیکی در تحکیم یا انجمنهای اسلامی حضور داشتند چپهای قابل اطمینانی نبودند ...

**سنوال:** تحلیل خودت از این عدم اطمینان چیست؟

**عابد:** اولین نکته این بود که اینها همه را به جز خودشان از نظر تئوریک بی سواد می پنداشتند.

دوم اینکه آنها هر حرکت علنی با ماهیت چپ را مشکوک و وابسته به وزارت اطلاعات می پنداشتند.

سومین دلیل این بود که به دلیل نقش برجسته ی تحکیم در انقلاب فرهنگی و سرکوب چپ، طبیعی بود که چپها، به تحکیمی ها اطمینانی نداشته باشند. البته دیگر چسباندن تحکیم موجود در آن زمان به انقلاب فرهنگی، صدای خود ما را هم درآورده بود. بعضیها در اثر بی اطلاعی و یا به عمد فرقی میان تحکیم اوایل دهه ی شصت و اواسط دهه ی هشتاد قائل نمی شدند. مثلاً تاکید داشتند که به جای استفاده از نام «دفتر تحکیم» که رایج بود، از «دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه» استفاده شود. ما قبول داشتیم و داریم که باید تاریخ و گذشته ی انجمنها و تحکیم برای همه (از جمله خود انجمنیها و تحکیمی ها) روشن شود، ولی دیگر نادیده گرفتن تغییرات فکری در این مجموعه یا ناآگاهی بود یا غرض ورزی.

چهارمین دلیل هم موضع گیری های صریح ما در مسائل سیاسی و به زبان آوردن حرفهایی بود که مدتها در خفا، تنها زمزمه آن شنیده می شدند و این با مشی محافل مثلاً سال 79 و قبل تر، سازگار نبود.

**سنوال:** بد نیست برای روشن تر شدن مسئله مثالی هم ذکر کنی.

**عابد:** بله نمونه ی آن ورود جملاتی از لنین و مانیفست کمونیست در بیانیه های انجمن اسلامی بود که البته بعد از تشر زدن پدرخواندگان تحکیمی به توجه های خود، پوست از سر ما کنده شد.

یا مثال واضحتر متن مصاحبه ها و مقالات ما که به صورت رسمی در سایتهای خبری منعکس می شد و از آن مهتر اعلام رسمی مارکسیسم - لنینیسم به عنوان ایدئولوژی گروهی و فردی.

خوبی خنده دار است، من توسط افرادی بارها و بارها به دلیل صحبت در مورد مارکس و لنین در دانشگاه به «چپ روی کودخانه»، «آنارشیزم»، «اطلاعاتی بودن» و ... متهم شدم اما همین افراد بعد از آنکه هزینه ها داده شد و فضا برای چپ دانشجویی باز شد، با اشنیاقی بیمارگونه به چاپ مقالاتی با عناوین دهان پر کن در باب اندیشه های مارکسیستی پرداختند.

**سنوال:** خوب دوباره بر گردیم به دلایل بی اعتمادی، غیر از چهار دلیلی که ذکر کردی چه مسائل دیگری به این جو دامن میزد؟

**عابد:** ترس از ورود به اجتماع واقعی و خروج از چهارچوبه ی پوسیده ی روشنفکری و دوره نشینی و از آن مهتر ترس شدید از ورود علنی به جریانات کارگری بود، که قدیمی ترها را، از ما دور می کرد. دقیقاً یادم هست که بعد از شروع به کار سندیکای کارگران شرکت واحد - در دورانی که مشکلی وجود نداشت- دفتر سندیکا پاتوق این عده بود و سعی داشتند نشان دهند حامی این جریان هستند، اما به محض آنکه ضربه ها و فشارها شروع شد، اینها فرار را بر قرار ترجیح دادند و ما را که در تحصن و اعتصاب سندیکا شرکت می کردیم، متهم می کردند که فشارها را بر سندیکا افزایش می دهیم و مثلاً یکی از این افراد رسماً در سایتش نوشت: دانشجویان عامل شکست اعتصاب سندیکا بودند.

دلیل دیگر کمی پیچیده و شامل تعداد خاصی از این گروه هاست که حساسشان از کلیت جریان جدا است. این مسئله کاملاً سیاسی بود. مقاومت یک گروه یا یک جمع، در مقابل قدرت گیری جمعی دیگر در عرصه ی سیاسی! ما اهل شوخی و کنار آمدن با راست و کارهای فصلی نبودیم. ما روی یک برنامه ی میان مدت که بعد از یک بحث طولانی بین خودمان به تصویب رسیده بود عمل می کردیم و صریحاً در حال عقب زدن رویزونیستهای بودیم که مانع اعتدالی جنبش چپ دانشجویی شده بودند. تصورش را بکنید کسانی که ادعای واهی بزرگی جریان چپ دانشجویی داشتند و جلوی هر حرکتی را می گرفتند سر از سازمان جوانان جبهه ی مشارکت و حمایت از هاشمی رفسنجانی در آوردند و آلان دنبال زندگی خود رفته اند. البته این را هم اشاره کنم که بسیاری از کسانی که حتی در سالهای قبل از 79 و حتی قبل از ورود ما به دانشگاه فعالیت مخفی چپ می کردند بعد از مواجه شدن با فضای جدید تاکتیکیها و افکار خود را با شرایط روز منطبق کرده و جریانات خوبی به خصوص در دانشگاه های شهرستانها ایجاد کرده اند که گرچه ما با بعضی از این گروه ها مشکلات فکری جدی ای داریم ولی عزم و اراده و سلامت امنیتی کار آنها را می ستایم.

این به هیچ وجه قابل انکار نیست که این یک روند کاملاً طبیعی بود که چپ از کارهای اجتماعی، محفلی و شبه مخفی به کارهای سیاسی وسیع، تشکیلاتی و علنی روی بیاورد. همچنین طبیعی است که به زودی باز هم شاهد تغییر تاکتیکیها و ساختارها باشیم.

**سوال :** یعنی معتقد هستی که به زودی ما شاهد تحول دیگری در جریان چپ و چپ دانشجویی خواهیم بود؟

**عابد :** بله. تحول بعدی مسلما روی آوردن چپ به ایجاد یک سازماندهی منسجم و پایدار است. مسلما این یک تحول بنیادی خواهد بود و لوازمی را هم می طلبد.

ما با ادعاهای زیادی از طرف افراد و گروهها روبه رو هستیم ولی خوب آنهایی که باید بدانند می دانند که اینها صرفا ادعا هستند. به جز دو ناحیه در ایران در دیگر نواحی، هیچ گروه چپی وجود ندارد که در مورد آن بتوان از « داشتن یک سازماندهی منسجم » صحبت کرد چه رسد به « تشکیلات ».

**سوال :** بگذار فعلا از این بحث خارج شویم و به مسائل بازداشتت بپردازیم. به چه اتهامی بازداشت شدی؟

**عابد :** وقتی حکم بازداشتی وجود ندارد یا اگر وجود دارد ماموران نیازی به رویت حکم توسط متهم نمی بینند و افرادی با لباس شخصی با اسلحه راه را بر آدم می بندند و بدون حتی کلمه ای حرف، با فحش و کتک تو را چشمبند بر چشم، کف ماشین می خوابانند و هر کجا که می خواهند می برند و تا روزها اثری از تو پیدا نمی شود این اسمش دیگر بازداشت نیست. اسم این کار آدم ربایی در روز روشن است.

آقایی که نمی شناختمش و خودش را به من معرفی نکرد ، در مکاتی که با چشم بند من را به آنجا بردند و نمی دانم که کجا بود، در ورقه ای که آرم دادگاه انقلاب بالای آن بود، اتهامات مرا چنین نوشت:

توهین به رهبری - اقدام علیه امنیت کشور - تشویش اذهان عمومی - نشر اکاذیب - ایجاد آشوب و اغتشاش در دانشگاه - خوراک دهی به رسانه های تبلیغاتی ضد انقلاب و ...

همه ی اینها به کنار در بازجوییها فشار بی اماتی برای اعتراف گیری حول ادعای واهی « ورود اسلحه به ایران از طریق مرز کردستان به منظور آغاز مبارزه ی مسلحانه » بر من اعمال شد که شبها در سلول افرادی نمی دانستم بخندم یا گریه کنم.

گرچه من معتقد هستم « طبقه ی زحمتکشی که طرز استفاده از اسلحه ی گرم را نداند محکوم به این است که تا ابد مورد ستم و بهره کشی قرار گیرد » اما بدون ایجاد تشکیلاتی مبتنی بر « کار همزمان و برنامه ریزی شده ی علنی و مخفی » و توده ای شدن یک جریان مبارزاتی، اقدام به عمل سیاسی قهر آمیز صرف را جنون نمایشی و یک خود ارضایی کودکانه می دانم. البته تاکید می کنم که به هیچ عنوان مخالف استفاده از راهکارهای متقابل دفاعی محدود ، علیه یاعیگری و حرکات وحشیانه ی مزدوران نسبت به طبقه ی حکومت شونندگان و علی الخصوص دانشجویان و زحمتکشان نیستم.

**سوال :** شرایط بازجویی و زندان چگونه بود؟ آیا حقوقت به عنوان یک زندانی سیاسی به رسمیت شناخته می شد؟

**عابد :** رژیم می که هیچگاه زیر بار وجود زندانی سیاسی نرفته است و با اطلاق نام « زندانی امنیتی » آنها را در ردیفی خطرناکتر از قاتلها و تبهکاران قرار می دهد، توقع دارید با زندانیان سیاسی چگونه رفتار کند؟ روزی نیست که ما نشنوم در زندان اوین ، گوهردشت ، ارومیه و یا دیگر شهرها فلان روزنامه نگار یا نویسنده یا دانشجو را با مجرمین خطرناک یکجا نگهداری نکرده باشند.

وقتی دادگاه های سیاسی غیر علنی و بدون حضور وکیل در مواقعی حتی بدون حضور متهم تشکیل می شوند و رای صادر می کنند شما از حقوق یک زندانی سیاسی صحبت می کنید؟

مقامات حکومتی علنا و با صراحت تمام از تقسیم بندی شهروندان جامعه به « خودی و غیر خودی » حرف می زنند دیگر وای به حال دگر اندیشان و منتقدان یک حکومت و شما خود تصور کنید در مورد فعالین چپ بحث یک مبارزه ی ایدئولوژیک هم مطرح است. ایدئولوژی ما و آنها هیچ نقطه ی مشترکی ندارد و درست به همین دلیل است که از گذشته های چپ پشته ساختند و خاوران ها را ساختند.

از مراحل بازداشت گرفته تا بازجویی و شرایط زندان کوچکترین اصول انسانی رعایت نمی شود. عده ای با لباس شخصی راهت را می بندند برایت اسلحه می کشند و بدون هیچ توضیحی با فحش و کتک ، دسبند و چشمبند می زنند به مکان نامعلومی می برند. در سر راه مدام باید آرزو کنی که ای کاش به بندهای مخوف 209 یا 305 اوین تحویل داده شوی چرا که اگر سر و کارت با زندانها و بازداشتگاه های مخفی بیافتد که دیگر هیچ .

بد نیست نکته ای را هم در پرانتز عرض کنم: فکر می کنید چرا مهندس موسوی خونینی که نماینده ی مجلس ششم جمهوری اسلامی بود را بازداشت کردند و آن پلاها را به سرش آوردند. هر دلیلی که عنوان

شود و هر اتهامی که تراشیده شده باشد در این مسئله تغییر نمی دهد که او در دوران نمایندگی خود تلاش بسیاری برای تعطیلی زندانهای مخفی نهادهای اطلاعاتی و امنیتی و نظامی کرد و از همان رو بود که کینه اش را به دل گرفتند. بازداشتگاه مخوف توحید را ببینید. از سال 79 تبدیل به موزه شده است. ( موزه ی عبرت ایران). و در آن یکی از توابع سازمان مجاهدین خلق به عنوان راهنمای موزه از شکنجه ی زندانیان مذهبی در آن توسط رژیم شاهنشاهی می گوید. او اصلا حتی اشاره ای هم به این نکته نمی کند که این زندان در زمان جمهوری اسلامی تا سال 79 فعال بوده است و بسیاری از فعالان سیاسی و دانشجویی علی الخصوص زندانیان 18 تیر در این زندان نگهداری می شدند. ای کاش من می توانستم منظورم را از صفت « مخوف » برای این زندان کاملا بیان کنم. حتی دیدن این زندان در قالب موزه عرق سرد بر بدن می نشاند چه برسد به اینکه دقیقا بدانی چه جنایاتی در کل تاریخ کارکرد این زندان، علیه زندانیان سیاسی اعمال شده است. من با اینکه خودم تجربه ی انفرادیهای بند حفاظت اطلاعات سپاه در اوین را داشتم و طعم فشارهای غیر انسانی را چشیده بودم بعد از دیدن زندان توحید، شبها کابوس می دیدم. سلولهای سه گانه ی تاریک و نمور کذونی به همراه اتاقهای تخصصی شکنجه. واقعا وحشتناک است وقتی تصور می کنی که زندانیانی در این زندان بوده اند که هیچ کس از وجود آنان خبر نداشته است .

بگذریم. بازجویی ها از همان روز نخست بازداشت شروع شد. یک تیم بازجویی 5 نفره که یک نفرشان که ترک زبان بود در این تیم وظیفه ی تخصصی کتک زدن را بر عهده داشت. این فرد در بند اطلاعات سپاه سابقه دار است و بعد از آزادی از زبان افرادی مثل آقای مهدی امین زاده با نشانیهایی که داده شد شنیدم که کلا، سر و کار فعالان دانشجویی در بازداشتها جدی ( غیر کور ) با این تیم است.

تیم بازجویی کاملا از الگوهای رفتاری خاص پیروی می کند و به همین دلیل در صورت مطالعه و آمادگی، فریب دادن آنها و تغییر جهت بازجویی کار بسیار آسانی است. بسیاری از حرکات ، رفتارها و سوالات آنها مشخص و قابل پیش بینی است. کلا با شیوع رفتارهای « کلنگی » و مبتنی بر « فشار و سناریو سازی » ، و تبدیل این رویه به عادت ، نیروهای اطلاعاتی و امنیتی پیچیدگیهای سابق خود را از دست داده اند . اساس قدرت اینها در حال حاضر مبتنی بر رفتارها ی فرا قانونی ، ششونده مکالمات ، خبر چینی و اعتراف گیری از سایر زندانیان سیاسی علیه یکدیگر ، و آرشو سازی است.

بازجویی از ساعت 8 صبح تا ساعت 22 شب ادامه داست و تنها به مدت یک ساعت برای نهار خوردن در ساعت 14 یا 16 به سلولها باز می گشتیم. 39 روز از 46 روز بازداشت این وضع ادامه داشت. بارها و بارها در طول بازجویی مورد ضرب و شتم قرار گرفتیم. خط به خط مطالب ویلاگ و مقالاتم در نشریات را به منظور « جرم سازی » وسط کشیدند. سوالات کاملا در جهت تفتیش عقاید مطرح می شد. مسائل عقیدتی ، خانوادگی ، سیاسی و شخصی به صورت کاملا درهم در سوالات بازجو مطرح می شد. بازجویی من بارها و بارها ورقه های بازجویی را به جهت آنکه مطابق میشل نبود بالای سرم پاره کرد. فشار بی اماتی اعمال شد تا به زور از من اعتراف گرفته شود که؛ برای آغاز یک حرکت مسلحانه از مرزهای کردستان اقدام به ورود اسلحه کرده ام. اما من که برابرم روشن بود این چهارچوب یک طرح کلی برای زدن چپ دانشجویی است، مقاومت کردم و با خوردن مقدار زیادی گچ دیوار مسمومیت و ضعف شدید پیدا کردم. گرچه اصلا کسی نپرسید، چرا به این روز افتاده ام اما عملا ضرب و شتم ما تعطیل شد چون فهمیده بودند که بدن من دیگر طاقت نمی آورد.

تا 14 روز خبری از حمام نبود و بعد از آن هم هر 4 روز یکبار حمام می رفتیم که از دادن مواد شوینده مثل صابون به ما خودداری می کردند . موهای زاید بدن و املاح زیاد آب چاههای اوین چنان بلانی به سر ما آورد که از نگاه کردن به بدن خود متنفر بودیم.

فقط 4 بار در شبانه روز اجازه ی رفتن به دستشویی داشتیم. هریار نباید بیشتر از 3 دقیقه طول می کشید چون، زندانبان شروع به عریه کشی می کرد. در طول بازیهای جام جهانی فوتبال، اوضاع جهنم شد. چون درب بند را می بستند و می رفتند تا مسابقات را تماشا کنند و ما می ماندیم و ساعتها انتظار برای رفتن به دستشویی و تحمل ناراحتیهای گوارشی و کلیوی، که در زندان همه گیر است.

به جز یک ملاقات 15 دقیقه با پدرم و سه مرتبه تماس تلفنی کوتاه مدت با منزل هیچ ارتباطی با دنیای بیرون نداشتیم. ما حتی برای رفتن به دستشویی باید چشمبند می زدیم. اجازه ی صحبت در راهرو با

زندانیان را نداشتیم. حتی هنگامی که از درد، دست و پا می‌زدیم، اجازه ی در زدن نداشتیم. صدای وحشتناک چیلرها - که دقیقاً به جای خنک کردن برای ایجاد سرو صدا نصب شده بودند تا صدایی شنیده نشود- در کل طول شبانه روز آزارمان می‌داد.

تا 30 روز ما از آب شیر روشوییهای داخل بند آب می‌خوردیم. که تازه بعد از یکماه به ما گفتند این آب چاه است و قابل شرب نیست. در 16 روز باقیمانده ما از شیر حیاط کوچک بند آب می‌خوردیم. هر روز توسط یکی از بازجویان خبر سخته ی قلبی مادر یا مرگ پدر یا بستری شدن یکی از اعضای خانواده به ما داده می‌شد. مدام بازجویان از قدرت مطلق خود و داشتن اختیار نام از طرف قاضی برای درهم شکستن دشمنان نظام صحبت می‌کردند. تشویق و اجبار به دروغ نویسی درباره ی دیگران ، سوال از روابط خصوصی فعالان سیاسی ، زدن انگهائی اخلاقی و علاقه ی شدید به دروغپردازی در رابطه با مسائل مالی و اخلاقی فعالان سیاسی و دانشجویی گوشه کوچکی از کارهای روزمره ی اینها بود. و در پایان شاهکار بازجویان، استفاده از تلفن همراه من و ایجاد مزاحمت برای فعالین زنان و نویسندگان دختر نشریات دانشجویی بود. SMS های مستعجب و تمساحی در برگرفته ی رکیک ترین مضامین جنسی برگ زرین کارنامه ی این «نیروهای ارزشی» بود که زبان از بازگو کردن محتوای آن شرم می‌کند. ظاهراً دست اندرکاران اطلاعات سپاه در پرونده های دانشجویی علاقه ی شدیدی به جگر دارند!!! به هر حال بازجویان حتی تماسهای شخصی خودشان را با موبایل من انجام میداند و هزینه ی مکالمات آن دوره ی تلفن همراه برای من یک یادگاری شد .

**سوال :** بگذار فعلاً پرونده بحثهای قبل را ببندیم و به اصل مطلب بپردازیم. فکر می‌کنم تو به عنوان یک فعال شناخته شده چپ بتوانی تحلیلی دقیق از موقعیت چپ در دانشگاه و جامعه ارائه کنی. تحلیلی که مبتنی بر مشاهدات و تجربیات خودت باشد. به عنوان اولین سوال؛ وضعیت چپ دانشجویی را چگونه ارزیابی می‌کنی؟

**عابد :** همانطور که در سه سال اخیر پیشبینی می‌شد که حکومت قصد انحلال تحکیم و انجمنها ، و یا جایگزینی اینها با تشکلهای وابسته به خود را داشته باشد ، این اتفاق افتاد. در ابتدا تحکیم از دانشگاه اخراج شد و دیگر مجوزی برای برگزاری نشست سالیانه تحکیم در هیچ دانشگاهی از سوی وزارت علوم صادر نشد. پس از آن انجمنهای دانشگاه های شهرستان یکی یکی لغو مجوز شدند و با تخریب دفتر و ضبط اموال و در مواردی هم با بازداشت گروهی اعضای شورایی مرکزی ضمن تست کردن فضا تا حدودی انجمنهای رادیکال را هم منفل و محتاط کردند. در حرکت بعدی هم که مستقیم سر وقت انجمنهای مورد توجه مثل انجمن پلی تکنیک و علامه رفتند. مشخصاً در مورد انجمن پلی تکنیک هم ، از صدا و سیما تا دفتر رهبری در دانشگاه و تمام نیروهای امنیتی ، نظامی و شبه نظامی متحد شدند، تا کاری کنند که دیگر نفس انجمنها بالا نیاید و کسی جرأت حرف زدن هم پیدا نکند.

صورت احکام کیلونی و فله ای کمیته ی انضباطی علیه فعالان دانشجویی و حتی دانشجویان غیر سیاسی آن هم بدون حضور دانشجویان و فرصت دفاع ، لغو غیر قانونی و دلخواهی مجوز کلیه نشریات مستقل دانشگاه حتی نشریات صنفی ، ممنوع الورد کردن مهره های تاثیرگذار به دانشگاه ، اخراج تعدادی از دانشجویان به منظور ایجاد رعب و وحشت در بین دانشجویان ، تماسهای تلفنی و نامه نگاری با خانواده های دانشجویان فعال و ایجاد مزاحمتهای روانی برای آنها از طرف کارمندان حراست و آموزش دانشگاه ، تخریب ساختمان دفتر انجمن و غارت اموال آن و حتی زدودن بیش از 2000 جلد کتاب و نشریه ارزشمند ، ضرب و شتم دانشجویان ، آموزش انتظامات دانشگاه توسط نیروهای پلیس ، پخش اخبار از صدا و سیما به اسم انجمن جعلی زاده ی مدیریت دانشگاه و در پایان و از همه مهمتر بازداشت دانشجویان پلی تکنیک و نگهداری بدون دلیل آنها در زندان انفرادی در حالی که روزهای طولانی است که هیچ بازجویی از آنان صورت نگرفته و آنان پلاکتیف هستند، به خوبی نمایان کننده ی عزم حکومت برای پایان دادن به تاریخ انجمنها است.

با منحل شدن تنها تشکل دانشجویی رسمی (از نظر حکومت ) و دارایی مجوز و تبدیل شدن آن به بسیج دانشجویی شماره ی 2 به نظر من گرچه در ابتدا شاهد سردرگمی و انفعال در جنبش دانشجویی خواهیم بود اما به مرور زمان با تغییر سبک فعالیتها و و تشکیل گروه های متعدد، شاهد قدرتگیری مجدد جنبش دانشجویی خواهیم بود. قدرت گروه های جدید ،نه در مهر تایید مدیریت دانشگاه است و نه در بودجه ی دولتی آنها و نه در شرکتشان در ساختار قدرت و نه در سواری دادن به

گروه های سیاسی! قدرت تاثیر گذاری گروه های جدید و مستقل دانشجویی در تکیه ی صرف به بدنه ی دانشجویی خود و حرکت بر اساس تصمیمات جمعی خواهد بود. ردیابی این گروه ها بر عکس انجمنهای اسلامی برای نهادهای امنیتی بسیار دشوار خواهد بود زیرا که مسلماً انجام حرکات نمایشی از دستور کار این گروه ها و هسته ها قرار نخواهد داشت.

خوشبختانه در دانشگاه های شهرستان به دلیل آنکه فشار ها و برخوردها زودتر از دانشگاه های تهران آغاز شد و کلا آستانه ی تحمل رژیم در خارج از تهران، پائین تر و فشارها سنگین تر است، این روند شروع شده است. از همدان ، ساری ، تبریز ، اصفهان ، ارومیه ، مشهد ، اهواز ، کردستان ، یاسوج خیرهای خوب و امیدوار کننده ای به دست ما می‌رسد.گرچه بعضی از این گروه ها اصلاً ماهیت چپ ندارند اما ما از به وجود آمدن آنها استقبال می‌کنیم. ناقوس شروع کارهای جدی و ریشه ای به صدا در آمده است و خوشبختانه اکنون دیگر تا حدودی بیراهه های وسوسه کننده در سر راه جریان دانشجویی وجود ندارد.

راهکارهایی که ما 2سال پیش برای تامین مخارج مالی به انجمنها پیشنهاد کردیم و با خنده ی استهزا امیز آقایان رویه رو شد اکنون به خوبی در حال جواب دادن است. در کل فصل جدید و پر محتوایی از کتاب جنبش دانشجویی آغاز شده است که پیشبینی می‌کنم در پایان به نتایج مهم و عمیقی منتهی شود .در بخش چپ دانشجویی (علنی - سیاسی ) هم ما شاهد حضور سه جریان مطرح در عرصه عمومی دانشگاه هستیم:

« چپ رادیکال » ، « چپ کارگری » و « سوسیالیستهای دانشگاه امیرکبیر » . البته من واقعا نمی‌دانم که ملاک این اسم گذاریها چیست چون من نمی‌توانم یک جریان چپ واقعی را تصور کنم که « رادیکال ، کارگری و سوسیالیستی » نباشد. خوشبختانه این گروه ها ، سایر گروه های غیر جدی و انحرافی را حذف کرده اند و من فکر می‌کنم که عاقبت اتحاد عمل جالبی بین لنینیستها و تروتسکیستها به وجود آید که هدایت جریان چپ را چه در جامعه و چه در دانشگاه به دست خواهند گرفت و بسیاری از مشکلات حل خواهد شد.

**سوال :** ضمن اینکه بهتر است دیدگاهت را نسبت به این جریانها بازکنی ، در مورد نقدهای احتمالی به این جریانها هم ، کمی صحبت کن.

**عابد :** به نظر من هیچ یک از این گروهها به این شکل نمی‌توانند پایدار بمانند. مسلماً به دلیل ماهیت، افکار، نوع نیروها و طراحی تاکتیکیها هرگز اینها توانایی جذب کامل یکدیگر را ندارند .

طیف سوسیالیست پلی تکنیک یک طیف جوان است که هنوز مرحله ی « اصطکاک داخلی » خود را طی نکرده است و وارد تعامل بیرون گروهی هم نشده است. باید صبر کرد و دید این طیف تا کجا جلو می‌رود و به کجا می‌رسد.گرچه این طیف از نظر تعداد مهره ها و گستردگی در حد دو طیف دیگر نیست و حتی از همسو بودن این جریان با طیف چپ کارگری صحبت می‌شود اما با توجه به تفکری که پشت این جریان وجود دارد احتمال آنکه در آینده اثرات خاصی بر کل چپ دانشجویی بگذارند هست.

طیف چپ کارگری صرف نظر از اینکه نطفه ی به وجود آمدنش مقابله با این طیف رادیکال بود ( که این نه تنها بد نیست که از نظر من یک واکنش عقلانی و کاملاً دموکراتیک است) اکنون با یک آفت جدی به نام « مسمومیت رسانه ای » رویه رو است. اعضای این طیف به جای حضور در دنیای واقعی در دنیای مجازی سرگرم شده اند. به جز کار جالب جمع آوری کمک مالی در دانشگاه ( که البته بیشتر جنبه ی نمادین برای مطرح کردن موضوع کارگران اخراجی در دانشگاه را داشت تا جمع آوری کمک مالی ) کار دیگری انجام نداده اند. نوشتن مقاله یکی از راه های بحث و تبادل فکری است اما همه ی چیز نیست و از آن مهمتر اینکه مخاطبان مقالات و صحبتهای فعالان چپ نباید فقط در جمع های روشنفکری و محدود باشد.

طیف چپ رادیکال که قدیمی ترین طیف چپ فعال در میان این سه جریان مطرح در دانشگاه است هم از «درون گرایی بیش از حد» و عدم توانایی در ایجاد تعامل خارجی خود رنج می‌برد. اعمال و اعلام خط بندیهای غیر لازم و غیر ضروری و در مواقعی افراطی نقطه ضعف بزرگ این جریان است. علی رغم داشتن ارتباط درون گروهی خوب ، عقلگرانی مهره های اصلی نتوانسته است احساسگرانی سایرین را تلفیق و کنترل کند. این طیف بر خلاف دو طیف دیگر از گستردگی خوبی برخوردار است و کاملاً یکدست هستند، اما برعکس طیف چپ کارگری قدرت تبلیغاتی و رسانه ای ندارند و شاید یکی از دلایل درون گرایی اینها عدم ورودشان به بحثهای رسانه ای است.

به هر حال ببینید اسمها هیچوقت تضمین کننده ی ماهیت ها نیستند مگر اینکه مثلا کسانی که خود را رادیکال می نامند ببینند و بگویند ملاک این اسمگذاری چه بوده است و در مقابل چه چیزی خود را رادیکال نامیده اند. همچنین کسانی که خود را کارگري می نامند ببینند و از اقدامات و بدنه ی کارگري خود صحبت کنند. هر یک از این طیفها در فضای ضعف دیگری، شکل گرفته است و این یعنی اینکه این طیفها ضعف دارند.

انتساب اگر به دلیل اختلافات فکري و تاکتیکی ریشه ای باشد نشانگر بلوغ است اما اگر بنا به مشکلات شخصی و رقابتهای درون گروهی باشد، نماد مریض بودن یک جریان ایدئولوژیک است. اگر هر زمانی به هر میزانی مشکلات شخصی وارد جنبش بشود پشت سرش خطرات امنیتی هم گریبان همه را می گیرد و تر و خشک را با هم می سوزاند بنا بر این همه ی ما باید مراقب فعل و گفتار سیاسی و مبارزاتی خود بود.

**سنوال:** یعنی منظورت اینست که این جریانهایی به شکل کنونی خود جریانهایی ناپایدارند؟

**عابد:** موضوع بحث من ربطی به پایداری و ناپایداری ندارد. حرف من این است که این طیفها، در جریانات قویتر و گسترده تری که به زودی شاهد تشکیل آنها خواهیم بود، حل خواهند شد. مسلما هر یک از این طیفها که سازماندهی بهتر و عمق ایدئولوژیک بیشتری داشته باشند و از نظر کمی و کیفی در جایگاه بالاتری باشند تاثیرات عمیقتری بر سازماندهی های آینده خواهند داشت.

**سنوال:** به نظر تو چهارچوب کلی فعالیت یک گروه دانشجویی چه باید چه چیزی باشد؟

**عابد:** به نظر من وظیفه ی چپ دانشجویی تمرکز قوا بر مسئله ی فرهنگ است. باید مقابله ی شدیدی با « فرهنگ بورژوازی » و « فرهنگ ارتجاعی» کرد و برنده ترین سلاح موجود برای این وظیفه ی بزرگ، استفاده ی چپ از شاخه ی دانشجویی خود است. باید مفاهیم جدیدی در جامعه مطرح و انتشار یابند. مفاهیمی کاملا عقلانی، انسانی، زمینی. هرچه که میزان فرهنگ جامعه بالاتر رود، زمینه برای گسترش و پیروزی چپ مساعد تر خواهد بود. سه موضوع «جنگ» و «تبعیضات اجتماعی و تبعیضات جنسیتی» و « فقر » در اولویت این آگاهی بخشی، قرار دارد.

**سنوال:** به نظر تو جنبش دانشجویی تا چه حد توانایی عمل مستقل سیاسی در جامعه را دارد؟

**عابد:** ببینید بازه ی تحصیل در دانشگاه و فعالیت به عنوان فعال دانشجویی یک بازه ی کوتاه مدت است. افرادی با افکار، سلیق و دغدغه های متفاوت و اغلب با شخصیهایی در حال تغییر و تفکراتی در حال شکلگیری از طبقات مختلف جامعه وارد دانشگاه می شوند. دانشجویان جدیدی که وارد دانشگاه می شوند بیشتر به دنبال نیاید ها هستند تا بایدها. « اعتراض به وضعیت موجود » هسته ی اصلی فعالیت آنهاست. تشکلهای و گروههای دانشجویی با آمدن و رفتن مهره های جدید و قدیم مدام در حال تغییراتی درونی هستند. مجموعه های دانشجویی کاملا سیال هستند.

تقریباً هیچ چیز مشترکی در میان فعالان دانشجویی به جز « اعتراض به وضعیت موجود » وجود ندارد. مشخصاً هنگامی که صحبت از بایدها و آنچه که باید ساخته شود به میان می آید، می توان به عمق اختلافات و سردرگمی ها پی برد. به نظر من فعالیتها دانشجویی بیشتر معطوف به ساختن و شکل دادن خود فعالین دانشجویی است تا چیز دیگر. در جامعه ی ما وضع کمی پیچیده تر هم هست. دانشگاه محل بازگو کردن حرفهای کسانی شده است که در داخل جامعه جرات و جسارت بیان آن را ندارند. دانشجویان پُر کننده ی خلا های ساختارهای سیاسی موجود شده اند. به نظر من کسانی که وزن و اندازه ی آنها در حد فعالیت در جامعه نیست میل دارند درون فضای دانشگاه به «سیاست ورزی» و «سیاست بازی» مشغول باشند. در نبود رسانه های مستقل و احزاب سیاسی غیر حکومتی دانشگاه مجبور شده است جور همه را بکشد و این موضوع توقعات بیش از حدی را متوجه ی دانشگاه کرده است. (یکی از دلایل اختلافات گسترده و از هم پاشیدگی جنبش دانشجویی همین مسئله است).

برای یک فعالیت سیاسی گسترده و عمیق باید در چهارچوب یک حزب فعالیت کرد که دانشگاه این توانایی را ندارد و حتی نظر من این است که دلیل اینکه حاکمیت تصمیم گرفت جنبش دانشجویی را سرکوب کند و ضربه ی سنگینی که متوجه ی دانشگاه شد به دلیل اصرار عده ای بر این توقع نایجا بود.

**سنوال:** مسئله ای که اهمیت زیادی دارد نحوه عمل چپ دانشجویی است. بعد از اعتراضاتی که در خرداد 85 در دانشگاه پلی تکنیک و تهران اتفاق افتاد عده ای مدام این حرف را پیش می کشند که تندروی چپها در دانشگاه، عامل فشارهایی است که به دانشگاه وارد شد. نظر تو در این رابطه چیست؟

**عابد:** یکی از عوامل اینکه تا کنون اپوزیسیون ایران نتوانسته است در مقابل حاکمیت کاری از پیش ببرد همین مسئله است! همیشه در لحظات بحرانی و سرنوشت ساز، در میانه ی کارزار و یا هر حمله ای از طرف حکومت، نیروهای سیاسی به جای آنکه به دنبال تمرکز بر روی طرحها و یافتن نقاط ضعف و اشتباهات خود باشند به دنبال کسی می گردند که همه ی مسائل را به او ربط دهند و از زیر بار مسئولیت خود شانه خالی کنند.

من هم این حرفها را شنیده ام. جالب است که کسانی این حرفها را می زنند که نه در جنبش دانشجویی فعالیتی کرده اند و نه در هیچ اعتراض دیگری شرکت داشته اند. از نظر کسانی که شجاعانه ترین حرکت زندگی آنها گذشتن از عرض خیابان است همیشه اعتراضات این چنینی، اعمالی « اشتباه »، « احمقانه »، « خشونت بار » و ... هستند. کسانی که حاضر به پرداخت هیچ هزینه ای برای آرمانهای انسانی نیستند و حتی ارمانگرانی را نکوهش می کنند و می گویند، در بزنگاه های تاریخی یک جامعه، رسوا خواهند شد. نمونه ی نزدیک این مسئله انتخابات دوره ی نهم ریاست جمهوری بود. عمق تنفر و خشم این جماعت از مردم را می توان در مصاحبه ها و نوشته های آنها دید. اینها افرادی هستند که حوزه ی زیست سیاسیشان فقط محدود به « روزنامه های مورد تایید دستگاه سانسور حکومت » و یا « سایتهای اینترنتی » است و مدام از اجتماع و مردم دور و دورتر می شوند. اما من املا هستم این مسئله را اینجا روشن کنم.

ابتدا در مورد دفتر تحکیم وحدت، انجمنها و تعطیل شدن این دو تشکل رسمی باید بگویم که تصمیم به برخورد با اینها در دولت خاتمی گرفته شد. مگر یادتان نیست در زمان خاتمی و حتی در زمانی که تحکیم در انقلاف 18 گانه ی دوم خردادیها حق رای داشت و در ساختار قدرت شرکت داشت، تحکیمی هایی که برای به قدرت رسیدن خاتمی، همه کار کرده بودند را گرفتند و بردند و شکنجه و زندانی کردند؟

تحکیم چه زمانی از دانشگاه اخراج شد؟ آیا این دولت مورد حمایت اصلاح طلبان نبود که که مجوز برگزاری نشستهای تحکیم را در همه ی دانشگاه ها ممنوع کرد؟

آیا این شخص خاتمی نبود که در آستانه ی انتخابات ریاست جمهوری به وزیر اطلاعات و وزیر علوم گفته بود: « اگر تحکیم و انجمنها قصد تحریم انتخابات و فعالیت در این زمینه را دارند، بساطشان را جمع کنید؟»

آیا وزیر علوم دولت خاتمی در مورد تصمیم به انحلال تحکیم و برخورد با انجمنها به صورت خصوصی برای آقایان پیغام نداده بود؟ کدام مسئله بیشتر از هر موضوع دیگری باعث قلع و قمع دانشگاه شد، طرح نمایشی رفراندوم و پناهنده شدن مرکزیت تحکیم و تحریم بی برنامه و منفعل انتخابات که صرفاً برای شارژ کردن مهره های خارج نشین مرتبط با تحکیم صورت گرفت، یا اعتراضاتی که ما در دانشگاه در آن فعالیت داشتیم؟ البته باید بگویم بخش زیادی از این حرفها به جای آنکه از زبان تحکیمیها و انجمنیها بیان شود توسط مهره های جوان عضو گروه های دوم خردادی عنوان می شود، که خوب مشخص است آنها دنباله رو بزرگان خود هستند.

در خرداد 85 ما بعد از مدتها شاهد یک پتانسیل اعتراضی قوی در میان دانشجویان بودیم. این پتانسیل با بسته شدن بیش از پیش فضای دانشگاه توسط دولت احمدی نژاد آماده ی بروز بود و عاقبت در اعتراض به دخالتهای نهاد رهبری و بسیج در دانشگاه تبدیل به یک اعتراض جدی شد. این اعتراض می توانست یک ضربه ی کاری به این دو نهاد غیر دانشجویی و همداری جدی به دولت احمدی نژاد باشد تا ما امروز شاهد این همه فشار و سرکوب در دانشگاه نباشیم. اما متأسفانه انجمنیها از دانشجویان عقب ماندند و در حالی که دانشجویان آماده ی یک اعتراض جدی و عقب زدن حکومت در دانشگاه بودند، تمام دغدغه ی شورای مرکزی انجمن پلی تکنیک متوجه انتخاباتش بود و شورای مرکزی انجمن پلی تکنیک حتی جلوی اعضای شورای عمومی خود ایستاد. یادم هست زمانی که دانشجویان قصد ورود به ساختمان ریاست را داشتند و با بسیج درگیر شدند تعدادی از اعضای شورای مرکزی پشت به بسیج و روبه روی دانشجویان ایستاده بودند و با دست به سر و صورت و سینه ی دانشجویان می کوبیدند که مثلاً مانع درگیری شوند. همه ی دانشجویانی که در صف اول این درگیری



بودند بیشتر از آنکه توسط بسیج کتک خورده باشند از شورای مرکزی انجمن خودمان کتک خورده بودند. دانشجویان بسیج را عقب زدند و در کل ساختمان ریاست تجمع کردند اما همان افرادی که جلوی دانشجویان ایستاده بودند، سریع پریدند داخل اتاق رئیس دانشگاه و به نمایندگی از دانشجویان شروع به مذاکره کردند و به جای طرح همه ی خواسته های دانشجویان فقط روی انتخابات انجمن تمرکز کردند. آن اعتراض برای چیزهایی مهمتر از انتخابات انجمن اسلامی بود. بسته شدن فضای دانشگاه، فشار انتظامات و حراست بر روی دانشجویان دختر، درخواست برکناری معاون آموزشی و رئیس انتظامات، احکام کمیته ی انضباطی و ... عاقبت هم بعد از تمام ماجراها این آقایان رسیدند به حرف ما و بعد از بازداشت من و یاشار انتخابات را بدون مجوز دانشگاه در صحن دانشگاه برگزار کردند و اتفاقاً استقبال بهتری از دوره های اخیر از آن شد. من با رفقای دانشگاه تهران، رنجانی، علامه و ... تماس داشتم و اگر اشتباهات شورای مرکزی انجمن نبود به راحتی می توانستیم اعتراضات پلی تکنیک را با کوی دانشگاه تهران هماهنگ کنیم و به یک حرکت جدی تبدیل کنیم.

من در راستای تهدد خود به مجموعه ای که عضویت در آن را پذیرفته بودم همه کاری کردم. کارهایی که هیچ یک از این افراد نمی توانند منکر آن شوند و افتخار می کنم که تعدادی از این کارها را به تنهایی انجام داده ام. آخرین کاری که از دست من برای بقای انجمن بر آمد این بود که وقتی که آقای یاشار قاجار دبیر انجمن به من گفتند که نهاد رهبری روی مسئله ی ورود مارکسیستها به انجمن اسلامی دست گذاشته است، به درخواست ایشان و حتی بدون لحظه ای درنگ موافقت خود را با اعلام اینکه: « منتهاست از شورای مرکزی انجمن استعفا داده ام » اعلام کردم و این مسئله به دانشگاه اعلام شد تا بلکه از فشارها کاسته شود.

**سوال:** در پاسکهای قبلی به این مسئله اشاره کردی که دانشجویان بیشتر به دنبال نیاید ها هستند تا بادهای، آیا اعتراضات دانشجویی خرداد 85 امیر کبیر را هم شامل بیان صرف « نیاید ها » می دانی؟

**عابد:** بله. ما (کل دانشجویان معترض) قرار نبود چیزی را بسازیم. حرکت ما علیه چیزهایی بود که نباید باشد. هیچ یک از ما توقع نداشت که نتیجه ی عمل ما تبدیل به یک تحول عمیق اجتماعی شود. ما فقط چیزهایی که نمی خواستیم را فریاد کشیدیم و علیه کسانی که ماهیتشان جزو نیاید های ما بود شوریدیم. نتیجه ی کار ما این بود که ماهیت نهادهای غیر دانشجویی تحمیل شده به دانشگاه، برای جوانترها، نا آگاهان و کسانی که دچار تردید بودند، روشن شد. حتی برای بی تفاوت ترین و بی اطلاع ترین دانشجویان هم روشن شده چه کسانی عامل خفگان و استبداد در دانشگاه و جامعه هستند.

ما تمام رنگ و لعابی که بسیج و نهاد و مدیریت دانشگاه برای خود ساخته بودند شستیم و پرده هایی که بر اعمال خود کشیده بودند دریدیم. ما روح جسارت را در دانشگاه دمیدیم و حتی امروز که کمیته ی انضباطی با احکام فله ای خود و نیروهای امنیتی با بازداشت های کور خود خیال می کنند که دانشگاه را کنترل کرده اند.

واقعیت این است که به جز دانشجویان ورودی 86 مابقی به چشم خود دیده اند که دفتر ساختمان ریاست دانشگاه و ساختمان معاونت دانشجویی توسط دانشجویان تسخیر شد، دفتر نهاد رهبری درهم کوبیده شد و دانشگاه به مدت یک هفته زیر اراده ی مطلق ما قرار داشت.

آیا حکومت می تواند این واقعیت ملموس و روشن را از ذهن دانشجویان پاک کند؟ هرگز. دانشجویان به چشم خود دیده اند که اگر بخواهند می توانند در یک چشم به هم زدن تمام دانشگاه و قوانین بسته ی فعلی آن را بهم بریزند.

حرکت های این چنینی بیشتر نمایانگر راه هایی هستند که می تواند بکار گرفته شود و جرعه هایی هستند برای ایجاد آتش. برای به خود آمدن فعالان سیاسی. برای تزریق امید در جامعه. برای روشن شدن ماهیت یک دیکتاتوری. برای رسوا شدن یک تفکر. برای روشن شدن چیزهایی که کوشیده می شود مخفی نگه داشته شوند.

**سوال:** با توجه به فشارهای همه جانبه از طرف حکومت و بسته شدن فضا چه در دانشگاه و چه در جامعه، فکر می کنی جنبش دانشجویی در شرایط جدید باید چه رویکردی در جامعه و دانشگاه داشته باشد؟

**عابد:** دانشگاه بیش از این تحمل فشارهای اضافی را ندارد. تشکلهای دانشجویی حزب سیاسی نیستند و فضای دانشگاه با فضای جامعه تفاوت های زیاد دارد. از اواسط سال 69 نخستین زرمه های متفاوت با اوامر و دستورات حاکمیت از دانشگاه شنیده شد. فعالان دانشجویی ای که خود سابقه ی جنگ در جبهه ها در جنگ ایران و عراق را داشتند و

حتی بعضی به شکل قانونی با اسلحه وارد دانشگاه می شدند و حتی برای سربازان گمنام امام زمان شاخ و شانه می کشیدند، حرفهایی را زدند که نطفه ی تغییرات شگرفی در جنبش دانشجویی شد. این تغییرات حتی منجر به این شد که بخشی از جنبش دانشجویی بتواند وارد ساختار قدرت سیاسی شوند. اما به هر حال با روشن شدن ذات نیروهای درون حکومتی حتی نیروهای دانشجویی که وارد ساختار قدرت شده بودند نیز با اعلام انسداد سیاسی رسماً اعلام کردند که این رژیم اصلاح شذنی نیست و از حکومت فاصله گرفتند. چه در آن زمان و چه امروز هستند کسانی در جنبش دانشجویی که خود را به پول و موبایل و شب نشینی با مهره های حکومتی (بسته به قیمت خود) فروختند. این عده در رسانه های حکومتی به تمام نیروهای رادیکال اعم از چپ و راست حمله می کنند و هر کس در قاموس سیاسی اش فصلی مربوط به سواری دادن نباشد به باد ناسزا می گیرند.

به نظر من اکنون تجربیات جنبش دانشجویی در برابر موقعیتهای گوناگون در حدی هست که دوباره اشتباهات فاحش گذشته تکرار نشود. متأسفانه با افزایش فشار بر دانشگاه و به تنگ آمدن فعالان دانشجویی جوان، عده ای مهره ی ناسالم و بیمار تلاش می کنند جنبش دانشجویی را دوباره دهنه بزنند و با گذاشتن زین آماده ی سواری دادن کنند. این مشکل همیشه در دهمه ی انتخابات گوناگون وجود داشته است ولی در زمان حاضر خطرش از همیشه بیشتر شده است.

دانشگاه دیگر نباید بار اضافی دیگران را به دوش بکشد. عده ای از روی نادانی و یا منفعت جدید دوباره شعار بازگشت به دانشگاه را سر داده اند. من نمی دانم چند دانشجویی دیگر باید زندانی یا اخراج شوند و دیگر چه بلایی باید به سر فعالان دانشجویی بیاید تا عده ای دست از حماقت خود بردارند. باید به جامعه بازگشت نه اینکه دوباره پشت ترده های سبز دانشگاه پناه گرفت (که اکنون دیگر همانجا هم باتوق امنی برای شما نیست). در بازسازی و سازماندهی جدید جنبش دانشجویی حرفی نیست. در تلاش برای باز شدن دوباره ی فضای دانشگاه حرفی نیست. در تلاش برای به دست آوردن آزادیهای آکادمیک حرفی نیست

اما در توهم دوباره، در ساختن شومن ها، در فرار از دنیا واقعی، در توهین به مردم و جامعه، در قناعت به وضعیت های بی ارزش و ... حرف هست. من سوالم از این افراد این است که جنبش دانشجویی با متدهای شما دیگر چه چیزی بوده که بدست نیآورده باشد؟ « فضای باز دانشگاه»، « آزادیهای اجتماعی بیشتر از جامعه»، « ورود به ساختار قدرت سیاسی»، « حشر و نشر با متفکرین و ... » آخرش که چه؟ دیدید که بهشت پوشالی شما با با ورزش بادی از هم پاشید. فلان فرد و گروه سیاسی اگر توان و عرضه ی کار در جامعه را داشت هرگز شعار بازگشت به دانشگاه را در کاسه ی شما نمی گذاشت. آیا ندیدید که

هنگامی که لغت و لیس اصلاح طلبان و دروغپاشان مردم را از آنان رویگردان کرد و شکست فاحشی در انتخابات خوردند، هم شما را متهم کردند و هم مردم را نادان و بی سواد و ... خواندند. از یک طرف ادعا کردند که دانشجویان آرامانگرا هستند، احساساتی و ... که وزن و اثری در فضای سیاسی و جامعه ندارند و از طرف دیگر تحریم انتخابات از طرف دانشجویان را عامل شکست خود عنوان کردند. آقای تاج زاده یک روز بعد از شکست در انتخابات بیان کرد که: « ما رای مردم را در سریالانی با تراکتور دنبال خودمان می کشیدیم ولی دانشجویان بار اضافه ای شدند روی این بار و ما نتوانستیم به هدف خود برسیم. » و همزمان ما شاهد حملات تند اعضای جبهه مشارکت در جنبش دانشجویی و تحکیم وحدت بودیم که اتفاقاً این اعضا خودشان در سالهای گذشته عضو دفتر تحکیم وحدت بودند. پایان قسمت اول. بقیه در شماره آینده

## هشدار!

با توجه به بالا رفتن تب جنگ مابین رژیم ج.ا.ا و امپریالیسم امریکا و متحدانش از جانی و از جانب دیگر تشدید سرکوب مبارزات و مبارزان توسط مزدوران ج.ا.ا، نشریه راه کارگر، یار دیگر به فعالین اجتماع-سیاسی (بویژه کادرهای جنبش کارگری) در رابطه با تلفیق مبارزه علنی و مخفی هشدار میدهد. هر چند که مبارزاتی که در حاکمیت رژیم ای چنین ددمنش به فعالیت خویش ادامه میدهند آگاهند که، مردمانی که نتوانند موجودیت مستقل خود را به رژیم تحمیل نمایند؛ سرنوشتشان جز فلاکت، تحقیر و بی حقی نخواهد بود.

منصور نجفی

## ما از پی رد پای باد نمی رویم



هژیر پلاسچی  
سلام دمکرات

در حاشیه ی تجمع 30 مهر پلی تکنیک

در پی اعلام احکام سنگین دانشجویان دریند پلی تکنیکی جمعی در 30 مهر ماه برای حمایت از ایشان برگزار شد و البته آنچه در این تجمع روی داد بحث هایی را در میان محافل دانشجویی دامن زد.

من فعال جنبش دانشجویی نیستم اما به نظرم رسید می توان با طرح موضوعی در حاشیه ی این بحث، تلاش کرد بحث رفقای فعال در جنبش دانشجویی به سویی هدایت شود که از دایره ی بسته ی خرد گیری سربر کشد و با هدف مشخص تری پیگیری شود. از همین رو پیشاپیش می پذیرم که آنچه از سوی من طرح می شود قطعی آلوده به تحلیل های ذهنی است و نیاز دارد توسط رفقای که در درون جنبش فعال بوده اند یا هستند نقد شود. فراموش نکنیم که من کنار گود ایستاده ام.

آکسیون چیست؟

پیش از آنکه وارد بحث اصلی شوم اما به نظرم رسید آنچه باید به باور من در یک تجمع مشترک از سوی طرفین شرکت کننده در آن رعایت شود را توضیح بدهم. شاید نوشتن این نکات توضیح بدیهیات باشد اما چاره بی نیست. گمان می کنم باید لافل فهم خودم را از تجمع مشترک بیان کنم تا بتوانم نظرم را در مورد تجمع پلی تکنیک گفته باشم.

تجمع مشترک به دو صورت برگزار می شود. یا چند تشکل و محفل مختلف برای برگزاری آن جلسه می گذارند و از پیش برای آنچه که باید در این تجمع انجام شود و آنچه که ممکن است در طول تجمع رخ دهد، برنامه ریزی می کنند. طبیعی است آن نیرویی که خود در این برنامه ریزی حضور دارد، تاثیرگذار است و در واقع آن را تصویب کرده باید بر اساس آن برنامه بی رفتار کند که مصوب شده است. این توافق می تواند شامل هر موضوعی شود که طرفین شرکت کننده در تجمع مشترک بر سر آن توافق دارند. عملی که بدون ضربه زدن به آن توافق نامه ی نانوخته یا مکتوب، از سوی هر یک از جریانات شرکت کننده در تجمع انجام گیرد، بستگی به ابتکار عمل و میزان نیرویی دارد که هر یک از جریانات می توانند بسیج کنند.

باز هم طبیعی است که در طول تجمع حوادثی رخ دهد که پیش بینی نشده است. مثلن در گزارش همین تجمع پلی تکنیک به نقل از آوای دانشگاه می خوانیم: «در پایان تریبون آزاد یکی از دانشجویان پلی تکنیکی ضمن ایراد سخنرانی خیر تجمع و بازداشت دیگر رفقای دانشجو در مقابل درب ولی عصر را داد و دانشجویان قصد دارند بعد از اتمام تریبون به سمت درب ولی عصر تظاهرات کنند.» همه ی کسانی که تجربه ی حضور در تجمع های اعتراضی را داشته اند می دانند که در چنین هنگامه یی حتمن دو نظر وجود خواهد داشت. عده یی با حرکت به سوی در موافق خواهند بود و عده یی مخالف. اگر چنین پیش آمدی در آن جلسه ی مشترک پیش بینی نشده باشد هر نیرویی حق دارد تلاش کند تا آن کاری انجام شود که آن را درست تر می داند.

در شکل دوم اما پس از اعلام فراخوان عمومی از سوی یک یا چند تشکل، نیروهای دیگری نیز اعلام می کنند که در این تجمع حضور خواهند داشت و در واقع از هواداران خود می خواهند که به تجمع بپیوندند. این نیروها هم البته باید برخی نکات اخلاقی را رعایت کنند. اما این «نکات اخلاقی» تفسیر بردار است. دقیق نیست. مثلن ممکن است بگویم نیرویی که در تجمع شرکت می کند حق ندارد خارج از آنچه که برگزارکنندگان تجمع تصمیم گرفته اند رفتار کند. در این صورت آیا عملکرد دانشجویان لیبرال در اعتراض هفته ی گذشته به حضور محمود احمدی نژاد در دانشگاه تهران، اخلاقی بوده است؟ می دانیم که انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، یعنی همان میزبانان سیاست دیگری داشتند و نه تنها با برگزاری تریبون آزاد و حرکت دانشجویان به سمت در اصلی دانشگاه مخالف بودند بلکه حتا در گزارش هایی که من خوانده ام اینطور نوشته شده بود که «مجید شیخ پور» از دانشجویان لیبرال پلی تکنیکی به دلیل آنچه در سخنرانی اش گفت و تلاش انجمن تهرانی ها برای جلوگیری از سخنرانی او مضروب شد. در ضمن در این تجمع خبری از پلاکاردهای سرخ نبود و اتفاق در میان

عکس هایی که منتشر شد، چهره ی یکی از فعالان سرشناس لیبرال دانشگاه علامه قابل تشخیص است. و دوباره می پرسیم آیا عملکرد دوستان لیبرال ما «اخلاقی» بوده است؟

با توجه به این پرسش است که این بار می پرسیم اگر نیرویی به اندازه ی تمام نفراش، فرض بگیریم همان بیست تا سی نفر پلاکاردها تهیه کند و با خود به تجمع بیاورد، عملی «غیراخلاقی» انجام داده است؟ مثلن باید هر کسی که می خواهد پلاکاری با خود بیاورد تعداد پلاکاردهایش را با برگزارکنندگان چک کند میباید از پلاکاردهای آنها بیشتر باشد؟ آیا نیرویی که در این تجمع شرکت می کند حق ندارد بخواهد که بیانیه اش در کنار بیانیه ی دیگران خوانده شود یا سخنرانی در میان سخنرانان داشته باشد؟ آیا این «غیر اخلاقی» است؟

در دانشگاه پلی تکنیک چه گذشت؟

حالا همین را در ظرف تجمع 30 مهر بررسی کنیم. ضمن این که من از این پس در مطلب ترجیح می دهم به جای واژه ی نامفهوم و گل و گشاد «اخلاقی»، از واژه ی «دموکراتیک» استفاده کنم که دست کم صریح تر و روشن تر است.

در مطلب «مهدی عربشاهی»، عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت با عنوان «درباره ی ضرورت رعایت اخلاق سیاسی» می خوانیم: «در تجمع باشکوه دانشجویان در دانشگاه پلی تکنیک که به دعوت انجمن اسلامی منتخب این دانشگاه و با حضور انجمن های شهر تهران (دفتر تحکیم وحدت) و سایر گروه های دانشجویی برگزار شده بود...» و کمی بعدتر ادامه می دهد: «متأسفانه این دومین باری بود که این گروه دست به حرکت غیراخلاقی خود زده و با سوء استفاده از حسن نیت برگزار کنندگان تجمع که همه هزینه ها را به جان خریده اند، تلاش نمودند تا با بزرگ نمایی حضور خود از بستری که توسط دیگران مهیا شده حداکثر استفاده را ببرند.» عربشاهی بخشی از آنچه را که باید برای داوری در مورد اتفاقات دانشگاه پلی تکنیک در دست داشت روشن می کند.

اما روایت دیگری هم وجود دارد. یکی از دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک در گزارشی که به ویلاگ «آوای دانشگاه» داده است می گوید: «پیرو اعلانات قبلی و بر اساس پخش تراکت هایی مبنی بر برگزاری تریبون آزاد و تجمع دانشجویی از طرف دو طیف انجمن اسلامی دانشجویان پلی تکنیک و دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک، ظهر امروز جمعی در صحن مرکزی پلی تکنیک و با حضور طیف های مختلف از دانشگاه های تهران برگزار شد.» همچنین «بابک پاشا جاوید» از دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک در مطلبی با عنوان «پرچم پوسیده ی تحکیم» می نویسد: «تجمع دانشجویان طیف های گوناگون دانشگاه های تهران، در روز دوشنبه در دانشگاه پلی تکنیک، در ادامه ی تجمعات روزهای گذشته و بر اساس فراخوانی بود که توسط دو طیف دانشجویی انجام پذیرفت. این تجمع بر اساس پخش تراکت هایی مبنی بر فراخوان به برگزاری تجمع و تریبون آزاد توسط «دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک» و «انجمن اسلامی پلی تکنیک» برگزار شد.» در ضمن ما می توانیم تصویری از فراخوان دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک را در ویلاگ «آوای دانشگاه» ببینیم. عربشاهی آن مطلب را در دفاع از ضرورت رعایت اخلاق سیاسی نوشته است. و حالا سوال من این است: آیا قلب واقعیت «اخلاقی» است؟

عربشاهی می نویسد: «حضور این گروه از دانشجویان در تجمعات همواره با سیاست "هر نفر، یک پلاکاردها سرخ رنگ بزرگ" همراه است. تلاش وسیع برای قرار دادن این پلاکاردها در جلوی تجمع کنندگان به گونه ای که الفا کتنده این نکته باشد که همه دانشجویان در پشت این پلاکاردها قرار گرفته اند.»

آیا این که هر یک نفر از نیروهای چپ که در چنین جمعی شرکت می کند یک پلاکاردها سرخ رنگ بزرگ در دست داشته باشد «غیراخلاقی» است؟ آیا نقض اصول دموکراتیک است؟ من گمان می کنم دوستان ما در تحکیم وحدت اگر از حضور پلاکاردهای سرخ ناراحت می شوند، می توانند تعداد زیادی پلاکاردها مثلن به رنگ آبی تهیه کنند، شعارهای دلخواه خودشان را بر روی آنها بنویسند و از اعضا و هوادارانشان بخواهند هر کدام یکی از این پلاکاردها را در دست بگیرند. شاید این روش بهتری برای آن باشد که هر کدام از نیروهای فعال در دانشگاه بتوانند برآورد کنند که چقدر توانایی بسیج نیرو دارد. اما اگر دوستان انجام چنین کاری به فکرشان نمی رسد یا حوصله ی انجام آن را ندارند چرا غرغ می کنند؟ چرا دیگران باید رفتار سیاسی شان را درست متناسب با آنچه که دوستان تحکیمی اخلاقی می دانند، انتخاب کنند؟

«امیرحسین ابرجی»، عضو انجمن اسلامی دانشگاه علامه در مطلبی با عنوان «اخلاق هم چیز خوبی است» در نقد عملکرد چپ ها در تجمع 30 مهر می نویسد: «هر کی بیشتر بیانیته بخواند اعتبارش بیشتر است. اگر بقیه یکی خوانند، تو دو تا بخوان. اگر دو تا خوانند، تو سه تا بخوان.»

باز هم روایت دیگری موجود است. ویلاگ آزادی برابری در گزارش خود می نویسد: «نمایندگان انجمن های اسلامی دانشگاه های تهران، خواجه نصیر، شریف و ... در این تریبون به فرانت بیانیته های خود پیرامون احکام صادره برای دانشجویان پلی تکنیک پرداختند.» ویلاگ آوای دانشگاه نیز در گزارش خود می نویسد: «مجید شیخ پور از طرف انجمن منتخب پلی تکنیک در صحبت هایی انجمن بسیجی را محکوم کرد و در ادامه نیز دانشجویان شعار انجمن بسیجی منحل باید گردد را سر دادند... در ادامه تریبون آزاد بیانیته های دانشجویان دانشگاه های مختلف تهران از جمله: علامه، شریف، خواجه نصیر، دفتر تحکیم و همچنین بیانیته «فعالان و دانشجویان چپ دانشگاه های تهران» خوانده شد. در ادامه یکی از دانشجویان پلی تکنیک نیز "بیانیته دانشجویان سوسیالیست" را خواند که با استقبال دانشجویان نیز مواجه گردید.» روزبهان امیری، از فعالان چپ دانشگاه تهران نیز در ویلاگ خود گزارشی با عنوان «اتحاد، مبارزه، پیروزی» منتشر کرده است که در آن می توان نام مجید شیخ پور، علی نیکونستی، رشید اسماعیلی و علی وقفی را به عنوان سخنرانان مراسم دید. روزبهان می نویسد: «سپس دانشجویی از انجمن اسلامی خواجه نصیر، علی عبدی از انجمن اسلامی شریف، محسن عمین از دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک و بیبا صمیمی از دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب بیانیته های گروه های خود را خواندند و در انتها قسمتی از بیانیته انجمن اسلامی علامه نیز خوانده شد.» آیا همچنان قلب واقعیت اخلاقی است؟

باز هم در دانشگاه پلی تکنیک چه گذشت؟

نقد دوستان لیبرال اما بخش دیگری هم دارد. بخش دیگری که من می خواهم آن را ببینم.

مهدی عربشاهی می نویسد: «نکته ای که نظر بسیاری را به خود جلب کرد تلاش هر چند ناکام جریانی که خود را با عنوان "آزادی خواه و برابری طلب" و یا "دانشجویان سوسیالیست" معرفی می کند برای مصادره این تجمع که به یاد سه تن از اعضای زندانی انجمن اسلامی پلی تکنیک (احمد قصابان، مجید توکلی و احسان منصوری) برگزار شده بود از طریق خبررسانی غیر واقعی و غلو شده از تجمع و کوشش برای به نمایش در آوردن تصویری غیر واقعی از آن بود.» و کمی بعدتر ادامه می دهد: «گرفتن عکس از زاویه هایی که در آن تنها پلاکاردهای سرخ دیده شود و پوشش رسانه ای وسیع سایت ها و ویلاگ هایی که گرایشات چپ دارند، برنامه حساب شده ای است تا جمعیتی که حداکثر 20 تا 30 نفر هستند، خود را صاحب تجمع نشان دهند.»

قبول می کنم که این رفتار غیردموکراتیک است. قبول می کنم که هياهو راه انداختن در میانه ی سرود «ای ایران» غیردموکراتیک است. قبول می کنم که بر هم زدن سخنرانی کسانی که همفکر ما نیستند غیردموکراتیک است. و اتفاق همین اعتقاد به «درک حضور دیگری»، باور به این که دیگران هم حقوقی دارند که باید رعایت شود، اعتقاد به انسان چند ساحتی، دموکراسیسم و پافشاری بر آزادی است که نقطه ی متمایز کننده ی طیف های گوناگون چپ است. به باور من آن بخشی از چپ که عمل غیردموکراتیک را تایید نمی کند باید مرزبندی خود را با چنین رفتارهایی مشخص کند. باید روشن شود که تفاوت چپی که خود را حامل و پرچمدار دموکراسیسم می داند با چپی که از فحاشی و موج سواری، از شاخ و شانه کشیدن و لجن پراکنی نفس می گیرد در چیست. ما، همه ی ما فعالان چپی که اعتقاد داریم آزادی و عدالت در کنار هم امکان پذیر است و نه چون لیبرال ها، عدالت را قربانی آزادی می کنیم و نه چون بخشی از چپ ها آزادی را به خاطر عدالت به مسلخ می بریم. ما که اعتقاد داریم آزادی بدون عدالت و عدالت بدون آزادی دو روی سکه ی سرکوب و بردگی است، باید از همین امروز تمرین کنیم که ادبیات و رفتارمان نشانه یی باشد از باورهای آزادی طلبانه و عدالت خواهانه مان. فراموش نکنیم که برای رهایی از مرده ریگ زیستن در سرزمینی با تاریخی استبدادی، مردسالار و بهره کش، برای رهایی از مرده ریگ حضور هماره ی ساطور و سرنیزه ی سانسور و غارت و گزمنگی وظیفه داریم و بیش از همیشه در برابر تاریخ وظیفه داریم که تمرین دموکرات بودن و دموکرات زیستن را در دستور کارمان بگذاریم.

لیبرال ها و رفتارهای غیردموکراتیک

من اما اگر نقد مهدی عربشاهی را وارد می دانم، باور دارم که او صلاحیت لازم برای این نقد را ندارد. داشتن صلاحیت البته به این مفهوم نیست که او حق ندارد اینها را بگوید. به باور من هر کسی حق دارد هر چیزی که می خواهد بگوید اما زمانی که دولت ایالات متحده ی آمریکا در مورد نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران سخن می گوید، خنده ام می گیرد. نه این که حاکمیت ایران ناقض حقوق بشر نیست اما دست کم به باور من دولتی که خود کارنامه یی پر از پلشتی و نکبت در زمینه ی حقوق بشر دارد، دولتی که حمایت هایش از اسرائیل و ژنرال های کودتاگر و جلد سرتاسر جهان هنوز هم ادامه دارد، دولتی که هنوز از پنجه اش خون سینه ی متلاشی مردمان عراق و افغانستان می چکد صلاحیت این را ندارد که به نقض حقوق بشر در سرزمینی دیگر ایراد بگیرد.

در مدلی کوچکتر هم به گمان من مهدی عربشاهی و دیگر دوستان لیبرال دفتر تحکیم وحدت صلاحیت نقد رفتارهای غیردموکراتیک بخشی از چپ دانشجویی را ندارند. اما چرا؟ عربشاهی منتخب جلسه یی است که از قضا در آن به شکلی کاملن غیردموکراتیک، در محافل پشت پرده و با گاوبندی های تهوع آور تصمیم گرفته شد چپ ها را از شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت حذف کنند و این کار را عملی کردند. من خود شاهد بخشی از لابی های پشت پرده ی پدروخواندگان ادواری تحکیم بودم و در ضمن روایتی مستقل از آن جلسه ی انتخاباتی هم شنیده ام. روایتی که راوی آن حاضر است آن را بازگو کند. سوال این است: چرا عربشاهی در مورد آن جلسه سخن نمی گوید؟ و آیا رفتاری از آن دست را اخلاقی می داند؟ اگر عربشاهی هنوز اتفاقات اسفند 1385 را به یاد نیاورده شاید لازم باشد در مطلب بعدی کمی مفصل تر در مورد آن بنویسم.

اگر برخی سایت ها و ویلاگ های چپ پس از تجمع 30 مهر دانشگاه پلی تکنیک اخبار آن را یک سوپیه انتشار دادند و سعی کردند تجمع را مصادره کنند، رسانه های غربی و نیز روزنامه ها و نشریات لیبرال داخلی همواره تلاش می کنند جنبش دانشجویی را یک سره لیبرال نشان دهند. آنها تلاش می کنند از چهره هایی چون علی افشاری، اکبر عطری، امیرعباس فخرآور و منوچهر محمدی تندیس های مقاومت دانشجویی بسازند. همان طور که رویا طلوعی و فریبا داوودی مهاجر را در قامت رهبران جنبش زنان می نشانند و محسن سازگرا و بهمن آقایی دیبا و شرکای دیگر را به عنوان رهبران مبارزه ی آزادیبخش جا می زنند. چرا یک بار عربشاهی یا هیچ کدام از دوستان دیگر تحکیمی مطلبی نوشته است که در آن به پوشش یک سوپیه ی اخبار جنبش دانشجویی در صدای آمریکا و رسانه های همتای دیگرش اعتراض شده باشد؟

و اصلن دست به نقد مگر همین نفی نقش نیروهای چپ به عنوان یکی از میزبانان این مراسم و کوچک نمایی حضور نیروهای چپ به سبک رسانه ی ملی رفتاری غیردموکراتیک و غیراخلاقی نیست؟ مگر تلاش برای مصادره ی یک تجمع و تلاش برای مصادره ی همه ی دانشجویانی که در آن تجمع شرکت کرده بودند غیردموکراتیک و غیراخلاقی نیست؟

ما چپ ها، لاقفل بخشی از ما چپ ها بر اساس باورهایمان و نه برای خوشامد دوستان تحکیم وحدت، می توانیم پیکان انتقاد را به سمت اردوگاه چپ بچرخانیم اما آیا عربشاهی و دوستان لیبرال توان این را دارند که لیه ی تیز نقدشان را به سوی اردوگاه راست بگردانند؟

نگاه از چپ

پیش از این نوشتم که بردن ده ها پلاکارده سرخ به تجمع و انتشار بیانیته های تند و تیز و خواندن آنها در تریبون آزاد را غیردموکراتیک نمی دانم. با وجود این منظور من از نوشتن این مطلب گفتن این حرف ها نبود. این حرف ها نه تازه است و نه فرصت برای گفتن آنها کم. تجربه ی چند سال گذشته ثابت کرده است آن طیفی از چپ که همواره رفتارهای غیردموکراتیک دارد، به کارش به همان سیاق گذشته ادامه خواهد داد چرا که بارها چنین نقدهایی نوشته شده است و در رفقا بر همان پاشنه ی سابق می چرخد. در سوی دیگر نیز اگر از نظر لیبرال ها تا چند سال پیش تاریخ چپ جهانی به دوران استالین محدود می شد و تاریخ چپ ایران به 28 مرداد 32، امروز رفقایی وجود دارند که می توان به بهانه ی عملکرد آنها کل چپ را یک جا کوید و چه بهتر از این. موضوع اما چیز دیگری است.

مهدی عربشاهی می نویسد: «آنان که با فضای سال های اخیر دانشگاه های ایران از نزدیک آشنایی دارند می دانند ادعای اکثریت بودن جریان

بنویسم و دوستی ام با مهدی را ادامه دهم. امیدوارم مهدی هم همین طور باشد.

.....

بقیه مقاله: **بحران هسته ای و تشدید تدهای نظامی** از صفحه 2

موجب نگرانی دموکراتها و فعالین ضد جنگ گردید، تلاش کرد که اندکی از مخفی آن بکاهد و بگوید آن را باید از جنس لفاظی ها و سخنان کنایه آمیز بوش به حساب آورد! سخن گوی دولت آمریکا هم وقتی می خواهد گزارشات مربوط به خطر حمله عنقریب را تکذیب کند، تنها عبارت در "استانه حمله" را تکذیب می کند و نه اصل حمله را. گویا آنکه اعلام این نوع تکذیب ها از سوی نیروی مهاجم، دلیل آنکه فی الواقع اگر چنین قصدی هم در کار باشد هیچ فرمادهی از پیش زمان حمله را اعلام نمی کند، فاقد اعتبار است..

ب- هدف دوم را باید در تهدید البرادعی جهت دادن گزارشی باب میل واشنگتن و هموارکننده مقاصد وی در شورای امنیت بشمار آورد. تردیدی نیست که هیچ وقت او تا این اندازه زیر فشارهای علنی و غیر علنی نبوده است. آمریکا و فرانسه رسماً از او خواسته اند که وارد عرصه های سیاسی نشده و به وظایف صرفاً فنی و مورد نظر آنها بسنده کند. البته دولت آمریکا از هم اکنون اعلام داشته است که گزارش البرادعی اگر مثبت هم باشد تأثیری در تصمیمات شورای امنیت و روند روبه تشدید تحریم ها نخواهد داشت.

ج- سویه سوم این تهدیدات را باید متوجه جمهوری اسلامی دانست: در حقیقت واکنشی در برابر یک دست شدن تیم هسته ای بدنبال برکناری لاریجانی و قطع یا تضعیف ریل تماس موازی روحانی-رفسنجانی-خاتمی دانست. و نیز با هدف تشدید تضادها و شکاف های درونی رژیم ایران و این که نباید خط قرمزهای ژنواستراتژیک آمریکا در منطقه و در اطراف روسیه را نادیده بگیرد. و بالاخره تأثیرگذاری پروردتازه مذاکراتی که قرار است بزودی حول امنیت عراق برگزار گردد.

سناریویی که خطوط اصلی آن در بالا آمد، برای آنکه نشان داده شود که فقط لفاظی نیست با دونهایش دیگر همراه گردید:

- اعلام این که بر اساس نظرسنجی گالوپ، افکار داخل آمریکا به سمت موافقت با بمباران مراکز هسته ای ایران تغییر جهت داده است. بر اساس یکی از این نظرسنجی ها 52% پرسش شوندگان موافق حمله هستند و بر پایه نظرسنجی دیگر 35% پرسش شوندگان به ترتیب ایران، 19% چین و 10% کره شمالی و 9% عراق را؛ بزرگترین خطر برای صلح جهانی دانسته اند.

ننوکان ها و نیز دولت اسرائیل به تلاش گسترده ای برای جلب نظر کشورهای مثل آلمان و روسیه و چین به سوی سیاست های مورد نظر خود به کار گرفته اند. اسرائیل بویژه با استفاده از نفوذ خود در آمریکا، نقش مهمی را در مدین برنتوربحران به عمل می آورد. آن ها با بهره گرفتن از چالش هایی که گزینه موسوم به دیپلماسی چهارش شده آن را شکست خورده و به پایان رسیده عنوان کرده و بر همین اساس بر مطرح کردن گزینه نظامی و فعالیت های جنگ طلبانه خویش افزوده اند. باین ترتیب بر اساس نظرسنجی ها، معلوم می شود که آنها توانسته اند بدرجاتی برفکار عمومی مردم آمریکا تأثیر گذاشته و ایران را بجای عراق که اکنون در مقام چهارم قرار گرفته، در مقام نخست تهدید کننده صلح جهانی قرار دهند. البته نباید فراموش کرد که اقدامات و سخنان تحریک آمیز جناح حاکم و احمدی نژاد، بعنوان قطب دیگر بحران هسته ای، کمک شایانی به موفقیت ننوکان ها در کانونی کردن تهدید صلح جهانی توسط ایران به عمل آورده است. در همین جا باید اضافه کنم که اقدامات و مواضع ارتجاعی سردمداران جمهوری اسلامی نیز نیازمند بررسی است که خارج از حوصله این نوشته بوده و در نوشته ای جداگانه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

- روانه کردن ناودریانی از سوی انگلیس به سوی خلیج فارس، و اعلام مانور نظامی نیروی دریایی آمریکا در آبهای خلیج فارس.

- و بالاخره باید به هدف اثرگذاری و ایجاد فضای تمکین در میان برگزارکنندگان نشست 1+5 اشاره کرد که پس از تأخیرها و ناکامی های قبلی، آخرین نشست آن در روزهای اخیر برگزار گردید. این نشست که برای آمریکا جهت جلب موافقت دوکشور روسیه و چین در تهیه قطعنامه مشترک سوم و به تصویب رساندن آن در شورای امنیت دارای اهمیت زیاد بود، عملاً با ناکامی مواجه شد. چرا که تصمیم نهایی این نشست آن شد که باید منتظر نتیجه گزارش البرادعی در ماه نوامبر بود و آنگاه تصمیم گرفت. آمریکا کارشکنی این دوکشور را مورد انتقاد قرار داده است. باین ترتیب علیرغم تهدیدها و تلاش های آمریکا، ویکارگیری سیاست به مرگ بگیرتا به تب راضی شوند، گردونه دیپلماسی هنوز هم نتوانسته مطابق میل آمریکا حرکت درآید. اکنون نوک فشار به عنوان آخرین خوان این

مذکور در جمعاعات دانشجویی غیر واقعی بوده و ارتباطی با فضای فعالیت های دانشجویی ندارد. اکثریت دانشجویان ایران مدتهاست که پیگیری دموکراسی و حقوق بشر در یک ساختار دموکراتیک را در کنار دفاع از حقوق صنفی شان سرلوحه فعالیت های خود قرار داده اند. متأسفانه مدعیان چپ در دانشگاه ها برای حضور در فضای دانشجویی به جای آنکه با پذیرش این واقعیت که در دانشگاه ها و بدنه عمومی دانشجویی فاقد جایگاه معتبر و وزن موثری هستند، به نقد فعالیت ها و گفتمان خود برای بهبود وضعیت مقبولیت شان بپردازند، سعی دارند با پروپاگاندا و در عین حال سازماندهی جمع های حداکثر چند ده نفره برای مصادره جمعاعات تحکیم و انجمن ها خود را به عنوان یک جریان تأثیرگذار در دانشگاه های ایران معرفی کنند.»

بابک پاشا جاوید نیز می نویسد: «نکته ی جالب دیگر در مقاله ی آقای عربشاهی، سعی در ناکام جلوه دادن جنبش چپ (و به ویژه در موقعیت خاص آن روز) می باشد. به راستی که فرانت و توزیع وسیع بیانیه های "دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک"، "جمعی از دانشجویان و فعالین چپ" و "دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب" که مورد استقبال و تشویق و اعلام حمایت جمع کثیری از حاضران گردید، و نیز حضور جمع کثیری از فعالین چپ با پلاکاردهای سرخ رنگ، ادعاهای کذب نگارنده ی مقاله ی مذکور را نشان می دهد.»

بگذارید روایت سومی هم من اضافه کنم. به نظر من اکثریت دانشجویان دانشگاه های تهران به ریش همه ی ما فعالان سیاسی می خندند و کل نیرویی که همه ی ما با هم، از چپ و راست و تحکیمی و سوسیالیست می توانیم به صحنه بکشیم همین در نهایت هزار نفر است. امیر یعقوبی در مطلبش با عنوان «پلاکاردهای سرخ در مرز پرگهر» نوشته است: «جمعیت کم است. کمتر از آن چیزی که انتظار داریم.» این روایت سوم هر قدر تلخ، هر قدر خشن اما به گمان من به واقعیت نزدیکتر است. شاید لازم باشد چند لحظه یی از پشت کامپیوترهایمان، از محافل رفقای هم اندیشمان و از لایه لای کتاب هایمان بلند شویم و به میان مردم برویم. شاید بتوانیم نگاهی عینی تر و واقعی تر به مردم، زنان و کارگران و دانشجویان، داشته باشیم.

چنین است که من گمان می کنم آن بخشی از نیروهای چپ که در دانشگاه ها فعالیت می کنند باید به دنبال راهی باشند که بتوانند با بدنه ی واقعی دانشجویان ارتباط داشته باشند. بتوانند بدنه ی واقعی دانشجویان را به میدان مبارزه ی اجتماعی و صدامت سیاسی بکشانند. اگر در شعارهایمان می گویم که دانشگاه را رزمگاه طبقاتی می دانیم، اگر به راستی باور داریم که فرهنگ مسلط، فرهنگ سرمایه داری و مردسالاری و برتری طلبی در دانشگاه ها با تولید می شود، اگر به راستی معتقدیم بخشی از کارگران و زنان تحت ستم فردا در دانشگاه های امروز روزگار می گذرانند، باید راهی دیگر ببندیم.

نگرش و عمل رادیکال تف کردن به ریشه ها نیست. تف کردن به ریشه ها هر چند آنها را زشت می کند اما می تواند موجب رشد آنها نیز بشود. اگر لیبرال ها امروز از حضور چپ عصبانی شده اند یا دارند بازی می کنند و یا نمی فهمند که چه بهره یی می توانند از چنین حضوری ببرند. اگر در افغانستان حضور بن لادن و طالبان بهانه ی مناسبی برای لشکرکشی آمریکا بود، اگر در ایران چپ ها چنین بهانه یی نیستند اما می شود با نشان دادن لولوی چپ خوب لغت و لیبسی کرد. این سرنوشت چپی است که نتواند با فرودستان و غارت شدگان ارتباطی متقابل برقرار کند. ارتباطی که آنان را به میدان مبارزه رهنمون باشد.

به باور من نگرش و عمل رادیکال یعنی شناختن ریشه های نکبت و ستم و یافتن راهی برای خشکاندنشان. این کاری است که ما ناگزیریم انجام دهیم چرا که برای ساختن جهانی دیگر و جهانی بهتر هیچ راه میان بری در کار نیست.

تکمله: مهدی عربشاهی دوست خوب من است. پیشینه ی این دوستی به زمانی بازمی گردد که مهدی در انجمن اسلامی دانشگاه زنجان عضو بود. ما تجمع های زیادی را دوشادوش هم تجربه کرده ایم. اما من از آنجایی که انسانی تک ساحتی نیستم یا دست کم می خواهم که نباشم سعی می کنم ساحت های گوناگون زندگی ام را به رسمیت بشناسم. از همین رو می توانم مثلاً چپ باشم و ماریو بارگاس یوسای ضدکمونیست را در عرصه ی ادبیات ستایش کنم. می توانم چنین نقدی

سناریو، همانطور که اشاره شد، روی تأثیرگذاری برگزارش البرادعی است. آیا او گزارش خود را با روح آنچه که در اظهارنظری های اخیر خود گفته است تنظیم خواهد کرد و یا تحت فشارهای سنگین موجود، همانند دفعات پیشین گزارشی دوپهلوی و هموارکننده برای تحریم کنندگان و جنگ طلبان؟  
86-08-14-05-11-2007